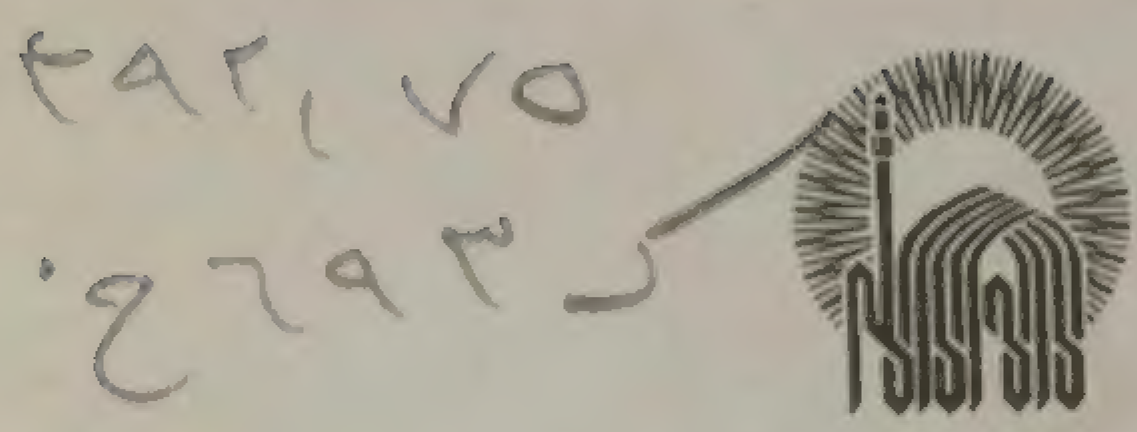


اداره مخطوطات

نام کتاب ... صرف و نحو و قرائت عربی سال اول دبیرستانها

مولف محسن خلیق رضوی

موضوع زبان عربی ـ صرف و نحو زبان عربی

سال چاپ ۱۳۲۹ محل چاپ تهران

کاتب

طول ۲۱٫۵ عرض ۱۴٫۵ شماره صفحه ها گوناگون

شماره عمومی ۲۹۵۶۳ کتابخانه / بخش

وقفی / خریداری سلطانعلی خصاف تاریخ

مصور ☐ درسی ☑ گراوری ☐ افست ☐

ملاحظات

همکاران محترم

بنده بواسطهٔ تهیه کتابی که از نظر شما میگذرد قسمتی از وظایف خود را انجام داده و زحمت دبیر و دانش آموز را بتبعیت خویش کم کرده ام حالا فرض ذمه شماست که اگر این سبک را می پسندید در ترویج آن نیز همت و مؤلف را تشویق کنید و اگر عیب و نقصی در آن مشاهده میفرمائید در اولین موقع فرصت بنده را بخطای خود آگاه و علاقمندی خویشتن را باصلاح و رفع نقائص فرهنگ ثابت نمائید

سید محسن خلیق رضوی

کتاب صرف و نحو و قرائت عربی

برای سال اول دبیرستانها

طبق آخرین برنامهٔ وزارت فرهنگ

تألیف

سید محسن خلیق رضوی

کتابفروشی و چاپخانه محمد علی علمی

چاپ اول

تهران - ۱۳۲۹

چاپخانهٔ علمی

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

بخش اول ـ صرف

۱ ـ تعریف علم صرف

۱ـ هر زبان رسمی دنیا قواعدی دارد که هر که آنها را بیاموزد میتواند کلمات آن زبان‌را درست بنویسد و بخواند واین‌قواعدرادستور زبان یادستور سخن میگویند

۲ـ فرق دستور زبان عربی بادستور سایر زبانها اینست که در لسان عرب قوانین مربوط بدرست‌نوشتن کلمات راجداگانه مرتب کرده وآنرا صرف نامیده‌اند وقواعدراجع بدرست خواندن کلمات‌راعلیحده منظم نموده نامش را نحو گذاشته اند ولی در زبانهای دیگر قواعـد صرف ونحو درهم آمیخته است .

۳ـ چون علم‌صرف درست نوشتن کلمات عرب را یاد میدهد و زبان فارسی امروزی‌هم بالغات عربی آمیخته وجداکردنش مشکل‌است پس‌هر که بخواهدعبارات فارسی‌کنونی را بی‌غلط بنویسد باید علم‌صرف را بخواند وبفهمد .

۲ـحروف‌هجاء

۴ـحروف الفباء عرب که‌آنهارا حروف هجاء هم میگویند کلیهٔ بیست ونه‌تاست که‌چهارده تای آنراحروف شمسیه وچهارده‌تای دیگررا حروف قمریه گویند وحرف الف‌چون‌همیشه ساکنست و در اول کلمـه واقع نمیشود نه‌جزء حروف شمسیه‌محسوب میشود و نه درردیف حروف

قمریه است .

۳ ـ حروف شمسیه

۵ـ حروف شمسیه حرفهائی هستند که هریك از آنها دراول اسم واقع شود وبرسر آن کلمه حرف (اَل) که علامت تعریف است درآید حرف لام أل خوانده نمیشود ودر عوض آن حرف شمسی دودفعه تلفظ میشود یك دفعه ساکن و یك نوبت متحرك .

٦ـ حروف شمسیه عبارتند از ت ـ ث ـ د ـ ذ ـ ر ـ ز ـ س ـ ش ص ـ ض ـ ط ـ ظ ـ ل ـ ن

مثل اَلتُّراب (خاك) اَلثّواب (مزد خوب) الدّاء (درد) اَلذِلّة (خواری) اَلرِزق (روزی) الزَّهر (شکوفه گل) اَلسَّخاء (بخشندگی) الشَّهر (ماه) الصَّبْر (شکیبائی) اَلضَّبع (گفتار) الطَهارَة (پاکی) اَلظُّلم (ستم) اَللَّحْم (گوشت) اَلنُّور (روشنائی)

٤ ـ حروف قمریه

۷ـ حروف قمریه حرفهائی هستند که اگر هریك ازآنها در اول اسمی واقع شود و برسر آن اسم حرف (أل) در آید لام ال خوانده میشود وآن حرف هم یك نوبت ومتحرك تلفظ میشود .

۸ـ حروف قمریه عبارتند از همزه ب ـ ج ـ ح ـ خ ـ ع ـ غ ـ ف ق ـ ك ـ م ـ و ـ ه ـ ی

مثل الْأَبُ (پدر) البَحْرُ (دریا) اَلجزاء (پاداش) اَلحُوت

(ماهی) اَلْخَیر (نیکی) اَلْعِلم (دانش) اَلعَوص (شنا) اَلْفَحْم (ذغال) اَلْقَلْب (دل) اَلکِذب (دروغ) اَلْمَاء (آب) اَلْوَتَرْ (زه کمان) اَلْهِدایة (راهنمائی) اَلْیُسْرُ (آسانی)

٥ - حروف عله و صحه

۹ - حروف بیست و نه گانهٔ الفباء عرب از نقطهٔ نظر دیگر بر دو نوعند **حروف عله و حروف صحه**

۱۰ - حروف عله یعنی حرفهائی که ممکن است آنها را از کلمه انداخت یا بجای آنها حرف دیگری ازجنس خودشان گذاشت وحروف صحه آنهائی هستند که ممکن است از کلمه حذف شوند ولی حرفی بجای آنها نمینشیند.

۱۱ - حروف عله سه تا هستند. واو - یاء - **الف** - جانشین واو یا یاء

۱۲ - حروف صحه بیست و شش تا هستند (بقیهٔ حروف هجاء)

۱۳ - حرف همزه چون در بعض حالات شبیه حروف علّه است باین جهت آن را شبه عله میگویند (شباهت حرف همزه بحروف عله در کتاب سال سوم گفته خواهد شد).

٦ - حرکات

۱۴ - برای اینکه درعربی حرفی تلفظ شود حرکت لازم دارد و حرکات سه تا هستند (زیر - زبر - پیش) و ضد حرکت را بفارسی هامش میگویند. (ـَـ ـِـ ـُـ ـْـ)

۱۵ - حرکت زبررا بعربی فتح یا فتحه یا نصب میگویندوحرکت زیررا بعربی کسر یا کسره یا جر مینامند وحرکت پیش‌را بعربی‌ضم‌یا ضمه یارفع میخوانند وهامش را بعربی سکون یاجرم مینامند

۱۶-حرف حرکت دار رابعربی متحرك و حرف بیحرکت را ساکن یا مجزوم مینامند.

۱۷ - حرف زبر داررا اگراز اول تایکی‌بآخر مانده‌باشد مفتوح واگر درآخر کلمه باشد منصوب یا مفتوح مینامند وحرف زیردار را ازاول تایکی بآخرمانده مکسور و اگردر آخر کلمه‌باشد مجرور یامکسور میگویند وحرف پیش‌داررا ازاول تایکی‌بآخر مانده مضموم واگر درآخر باشد مرفوع یا مضموم میشناسند وحرف بیحرکت را اگر در وسط کلمه باشدساکن و اگر در آخر کلمه باشد مجزوم یا ساکن مینامند.

تمرین اول

۱ـ در اول اسمهای زیر حرف شمسی وقمری‌را تشخیص دهید

۲ـ اقسام حرکت را در اول و وسط و آخر اسمهای زیر تعیین کنید.

رَجلٌ (مردی) إِبِلٍ(اشتری) ضَرَرًا(زیانی را)عَضُدٌ(بازوئی) قُفْلٌ (بندی) أُذُنًا (گوشی‌را)عُنْصُرٌ (آخشیجی) ضَیْغَمٌ(شیر درنده ای) لَبَنًا (شیر آشامیدنی را) إِصْبَعٌ (انگشتی) أُسْبُوعًا(هفته ایرا) رَأْسًا (سری را) کَتِفًا (شانه ای‌را) ضَبعٌ(گفتاری) ذِئْبٌ (گرگی) شَفَةٌ (لبی) رِجْلًا (پائی را) مِجبَرَةٌ (دوائی) خُبْزٌ (نانی)

لَحْمٌ (گوشت)

۷ـ همزه والف

۱۸ ـ حرف همزه اگر در اول کلمه باشد همیشه متحرك است و بشکل الف (۱) نوشته میشود مثل أَسَدٌ (شیر درنده) إِسْم (نام) أُذُن (گوش) واگر دروسط یا آخر کلمه واقع شود چه متحرك باشد وچه ساکن بشکل اصلی همزه یعنی عدد شش(٦) نوشته میشود ولی حرفی بنام کرسی یاپایه لازم دارد .

۱۹ ـ حرف الف همیشه ساکن است ودر اول کلمه واقع نمیشود وبصورت دائمی خود (۱) نوشته میشود مثل ماء (آب) عصا (چوبدست)

۲۰ ـ ممکنست حرف آخر کلمه ای یاء باشد ولی الف تلفظ شود چنین الفی را الف مقصوره وآن کلمه را مقصور نامند مثل یحیی ـ موسی عیسی ـ مجتبی ـ مرتضی . مصطفی ـ یخشی (میترسد)

۲۱ ـ اگر حرف همزه دروسط کلمه واقع شود و خودش مفتوح باشد وحرف جلوش مضموم ومکسور نباشد کرسی آن الف میشود مثل سَأَلَ (پرسید) و مَسْأَلة (پرسش) واگر دراین حالت حرف جلوش مضموم باشد کرسیش واو میشود مثل سؤال (پرسش) واگر حرف جلوش مکسور باشد کرسیش یاء میشود مثل مِئَة (صد) و لِئَام (فرومایگان)

۲۲ ـ اگر حرف همزه دروسط کلمه واقع شود وخودش مکسور باشد کرسیش یاء میشود مثل يَئِسَ (ناامید شد) و سُئِلَ (پرسیده شد) و سائِل (پرسنده)

۲۳ - اگر حرف همزه دروسط کلمه واقع شود وخودش مضموم باشد کرسیش حرف‌واو میشود مثل لَؤُمَ (پست شد) مَسؤُول(پرسیده شده) مَرْؤُوس(فرمان داده شده)

۲۴ - اگر حرف همزهٔ وسط کلمه‌ای ساکن باشدوحرف جلوش مفتوح کرسیش الف میشود مثل رَأْس (سر) مَأْوي (پناهگاه) و اگر در همین حالت حرف جلوش مکسور باشد کرسیش یاءمیشود مثل بِئْر (چاه) ظِئْر (دایه) ذِئْب (گرگ) و اگر دراین‌حالت‌حرف‌جلوش مضموم‌باشد کرسیش‌واومیشود مثل مُؤْتَمِن (اطمینان کننده) سُؤْر (غذای پس مانده) لُؤْم (پستی)

۲۵ - همزهٔ آخر کلمه هم ممکن‌است کرسئی‌متناسب باحرکت خودش یاحرف جلوش‌داشته باشد مثل شَيْئٌ (چیز) بُطْؤٌ (کندی) بَطِئٌ (کند)

۲۶ - اگرحرف همزه دراول یاوسط کلمه پیش ازالف واقع‌شود حرف الف حذف میشود و بجای آن روی همزه علامتی که بفارسی کشیده و بعربی‌مد نام‌دارد گذاشته‌میشود مثل آجر(بجای ا اجر) ولآمت (پستی) بجای لاامت .

تمرین دوم

غلطهای زیررا تصحیح کنید .

مُئْمِن(گرونده) خاءِف (ترسان) لایم(فرومایه) هَیْئت(شکل

جمعیت) مسئولیت (باز خواست) رأوف (مهربان) یئس (نا امیدی) مئمور (فرمانبر) آخذه (باز خواست) مئیوس (نا امید) مئید (کمك کننده) مؤانست (همخوشدن) رایس (فرمانده) مئونه (هزینه) مئنوس (خوگرفته) رؤیت (دیدن) مرإي (دیده شده) رؤیا (خواب دیدن) مرآت (آینه)

۸ ـ شد ـ تشدید ـ مشدد

۲۷ ـ هروقت در وسط یا آخر کلمهٔ عربی دو حرف همجنس پهلوی هم واقع شوند و اولی ساکن باشد حرف اول را از کلمه میاندازند و روی حرف دوم این علامت (ّ) را که شد یا شدة نام دارد میگذارند و آن حرفرا دودفعه تلفظ میکنند یك دفعه ساکن ویك دفعه متحرك واین نوع تلفظرا تشدید وآن حرف رامشدد نامند مثل شدّة (سختی) که اصلش شددة بوده است و فرّ (گریختن) که اصلش فرر بوده است

۹ ـ همزهٔ وصل وقطع

۲۸ — در اول کلمات درعربی دو نوع همزه دیده میشود یکی همزهٔ وصل ودیگری همزهٔ قطع

۲۹ . همزه وصل آنست که تاکلمه ای قبل از آن درنیامده است خوانده میشود ولی وقتی کلمه ای در جلوش قرار داده شد نوشته میشود ولی خوانده نمیشود مثل إعْلَمْ (بدان) اُكْتُبْ (بنویس) که اگر دو حرف واو و فاء را برسر آنها درآوریم میشود وَاعْلَم (و بدان) فَاكْتُبْ

(پس بنویس)

۳۰ ـ همزهٔ قطع آنست که‌چه کلمه ای درجلوش باشد و چه نباشد نوشته وخوانده میشود مثل اَکْرِم (گرامی بدار) که‌اگر فرضا کلمهٔ ثُمَّ (پس)درجلوش قرار بگیرد خوانده میشود ثمّ اَ کْرِم (پس گرامی بدار)

نکته‌ـ اقسام همزهٔ وصل وقطع در کتاب صرف کلاس سوم گفته خواهد شد.

۱۰ - تنوین

۳۱ ـ تنوین نون‌ساکنه‌ای است که در آخر اسمهای عربی گفته میشود ولی نوشته نمیشودوتنوین‌هم‌برسه نوع است اول تنوین مرفوع مثل رَجُلٌ (مردی) که‌مطابق تلفظ باید نوشته شود رَجُلُنْ

دوم تنوین منصوب مثل عملاً(کاریرا که اگرمطابق تلفظ‌بنویسیم میشود عَمَلَنْ

سوم تنوین مجرورمثل علمٍ(دانشی) که بموجب تلفظ میشود عِلْمِنْ

نکته۱ - تنوین درآخر کلمات فارسی درنمیآید پس‌حق نداریم بگوئیم تلگرافاً تلفوناً ـ گردشا ـ جاناً ـ زباناً ـ دوّماً ـ سوماً ومانند اینها.

نکته۲ - تنوین ازخواص اسم عربی است وفعل‌وحرف هیچ وقت تنوین قبول نمیکنند.

۱۱ ـ لفظ ـ کلمه

۳۲ . ازيك يا چند حرف لفظ درست ميشود و هر لفظى كه معنى داشته باشد كلمه نام دارد پس هر كلمه اى لفظ هست ولى هر لفظى كلمه نيست

۳۳ ـ كلمه در عربى بر سه قسم است اسم و فعل و حرف

۳۴ ـ اسم كلمه ايست كه دلالت كند بر وجود جاندار يا بيجان يا زمان يا مكانى مثل .

إبْن (پسر) أصلْ (ريشه) تُراب (خاك) قَلْبٌ (دل) يَوْم (روز) لَيْل (شب) يا دلالت كند بر حالت وصفت يا كارى بدون قيد زمان مثل حُب (دوستى) شَجاعَة (دليرى) ذَهاب (رفتن) أَكْل (خوردن)

نكته ـ دوچيز از خواص اسم است يكى قبول حرف أل در اول و ديگرى قبول تنوين در آخر مثل تِلميذٌ (شاگردى) و التِّلميذ شاگرد معين) و اين دو علامت هم هردوتا باهم دريك اسم ديده نميشود يعنى نميتوان گفت اَلدَّرْسٌ زيرا ال علامت اسم معرفه و تنوين علامت اسم نكره است و اين دو باهم متضادند .

۳۵ ـ فعل كلمه ايست كه دلالت كند بر واقع شدن يا نشدن كارى دريكى از سه زمان يعنى گذشته يا اكنون يا آينده مثل قَبِلَ (پذيرفت) ما ذَهَبَ (نرفت) يَقْرَأُ (ميخواند) لا يَكْتُبُ (نمينويسد) إذْهَب (برو)

لاَ تَجْلِس (منشین)

۳۶ ـ حرف کلمه ای‌است که‌دارای هیچیك ازخواص اسم‌وفعل نیست وتا داخل جمله نشود وجودش فایده ندارد مثلاً (آیا) لا (نه) عَلی (بر)حَتّیٰ (تا)

نکته ـ اسم ممکن است ازدو حرفی باشد تاهفت حرفی و فعل ماضی ازسه حرفی است تا شش حرفی وحرف ازیك حرفی دیده میشود تا چهار حرفی

۳۷ ـ درزبان فارسی کلمات را به نه دسته‌تقسیم کرده اند اسم صفت ـ کنایات ـ عدد ـ فعل ـ قیودات ـ حروف اضافه . حروف ربط ـ اصوات ٠

این تقسیم بندی درکلمات عرب بدین طریق‌شده‌است که اسم و صفت وکنایات وعدد وقیود را دریك‌ردیف‌قرارداده‌اند وفعل‌را هم فعل میشناسند واصوات را جزء حروف می‌شمارند وحرف اضافه هم‌درعربی نیست وبجای جروف ربط حروف عطف‌رامحسوب‌میدارند .

تمرین سوم

در کلمات زیر اسم وفعل وحرفرا نشان‌دهید :

هِنْدَبْ (کاسنی) یَقْطَعُ (میبرد) عَنْ (از)أَیْنَ(کو ـ کجاست) لاتَخَفْ (مترس) حافِظوا (نگهداری کنید) کَیْفَ (چگونه) إِنْ (اگر) مُبْتَلیٰ (گرفتار) نَطْمَئِنّ (خاطر جمع میشویم) اُسلوب (روشن)خنازیر(خو کها) أَنّی (هرطور+ هروقت) حَیْثُ (طرفی که)

مُسارَعة (شتاب کردن) إِسْتَجِيبُوا (بپذیرید) فَرع (شاخه)
لَيِّن (نرم) إِثْنَا عَشر (دوازده) سَبعِين (هفتاد) فَ (پس) ثُمَّ
(پس) إِذا (وقتیکه) إِذنْ (آن وقت) هُوَ (اویکمرد) هذِهِ (این
یك زن) اَلَّذِي (مردی که) اَلَّتي (زنی که) اَلف (هزار) خَمسُون
(پنجاه) مَنْ (هر که) مَا (هرچه) مَا (نه) لَا (نه) سِتّة (شش) عَصَب
(پی) بَارِحَه (دیشب) عُصْفُور (گنجشك) بَلْ (بلکه) نَحْنُ (ما)

۱۲ ـ مصدر

۳۸ ـ در هر زبان رسمی ریشه و اصل کلمات مشتقه را مصدر مینامند ودرعربی هم تمام‌اسمها وفعلهای مشتق‌بطور مستقیم یاغیرمستقیم ازمصدر ساخته میشوند ولی حروف چون‌همه جامدند مصدر ندارند

۳۹ ـ از هر مصدر عرب سه قسم فعل ساخته میشود ماضی ـ مضارع ـ امر

۱۳ ـ تعریف فعل ماضی

۴۰ ـ فعل ماضی فعلی است که دلالت میکند بر واقع شدن یا نشدن کاری در زمان گذشته مثل جاء (آمد) مَا قَرَأَ (نخواند)

۴۱ ـ فعل ماضی درزبان فارسی پنج قسم است
مطلق ـ استمراری ـ نقلی ـ بعید ـ التزامی

۴۲ ـ فعل ماضی مطلق آنستکه فقط بر واقع شدن یانشدن کاری درزمان پیش ازتکلم متکلم دلالت کند مثل رفت و نیامد

۴۳ ـ فعل ماضی مطلق فارسی از مصدر ساخته میشود بدین طریق که نون علامت مصدری راز آخرش میاندازند مثل **گفت** و **شنید** که از مصدر **گفتن** و **شنیدن** مشتق شده‌اند

۴۴ ـ فعل ماضی استمراری دلالت میکند بر واقع شدن کاری بطور دوام وهمیشگی مثل هرروز پیش از آفتاب ازخواب برمیخیزیم

۴۵ ـ فعل ماضی استمراری را از **ماضی مطلق** میسازند باضافه کردن یك علامت می دراول یا یك حرف ی در آخرش مثل **میگفتم** و **رفتمی**.

۴۶ ـ فعل ماضی نقلی دلالت میکند بر فعلی که یازمانش بکلی گذشته باشد مثل درس **خوانده اند** یا آنکه زمانش تا وقت تکلم **دوام** داشته باشد مثل **پرده آویخته است**

۴۷ ـ فعل ماضی نقلی فارسی را از اسم **مفعول** میسازند **با اضافه** کردن یك همزه ویك ضمیر درآخرش مثل نوشته **اند**

۴۸ ـ فعل ماضی بعید آنست که زمانش پیش از **زمان وقوع فعل** دیگری باشد مثل **وقتی حسن آمد من رفته بودم**

۴۹ ـ فعل ماضی بعیدهم ازاسم **مفعول** ساخته میشود با اضافه کردن یك ماضی مطلق بدنبال آن مثل **شنیده بودیم**

۵۰ ـ فعل ماضی التزامی هم ازاسم **مفعول** ساخته میشود به ضمیمه یك فعل **مضارع التزامی** مثل **شاید آمده باشد**

۵۱ ـ درعربی فعل ماضی یك قسم بیشتر نیست و آن ماضی مطلق است وازمصدرهم ساخته میشود مثل جَلَسَ (نشست) که ازجلوس ساخته شده است .

نکته- مصدر فارسی دارای یکی ازدوعلامت است (دال ونون یا تاء(ونون) مثل رفتن و آمدن ولی مصدر عربی مثل مصدر فارسی تحت قاعده وضابطه نیست .

۱۴ _ تصریف فعل ماضی

۵۲ - درزبان فارسی مثل زبانهای مقرب زمین هر فعل شش صیغه دارد دوصیغه برای اول شخص یا متکلم ودوصیغه برای دوم شخص یامخاطب ودوصیغه برای سوم شخص یا غایب مثل خواندم خواندی - خواند - خواندیم - خواندید - خواندند

۵۳ - هرفعل عرب ازروی قاعده وقانون خودش باید هیجده صیغه داشته باشد زیرا کنندهٔ کار یا مرد است یازن وهریك ازاین دو یایك نفر است یادو نفر یابیشتر ازدو نفر وهریك ازاین شش تایامتکلم است یعنی خودش کاری را کرده یامیکند ومیگوید یامخاطب است یعنی متکلم باا‌وسخن میگوید و یا غایب است یعنی متکلم راجع باو یا مخاطب سخن میگوید ولی چون در قسمت متکلم میان زن وفرق گذاشته نمیشود و مثنی یاتثنیه هم ندارد باین جهت هرفعل عرب بچهارده صیغه صرف میشود .

۵۴ - اگر دراول فعل ماضی مثبت یکی ازدو حرف ما یا لا راکه نامشان حروف نفی است درآوریم ماضی منفی درست میشود مثل مٰاعَلِمَ (ندانست) لا قَرَأَ (نخواند) و اگر یکی ازدو حرف اَ یا هَل (آیا) که نامشان حروف استفهام است درآوریم فعل ماضی استفهامی پیدامیشود مثل اما بَلَغَ (آیا نرسید) هَلْ سَمِعَ (آیا شنید) وباید متوجه بود که که حروف نفی و استفهام هیچ تغییری درظاهر فعل ماضی نمیدهند و فقط در معنای آن مؤثر میباشند .

تصریف یك فعل ماضی معلوم از مصدر سؤال (پرسیدن)

صیغه	فعل ماضی	معنی	علامت فاعل
مفرد غایب	سَأَلَ	پرسید او یکمرد	ندارد
تثنیه »	سَأَلا	پرسیدند آن دومرد	الف
جمع »	سَأَلُوا	پرسیدند آن مردها	واو
مفرده غایبه	سَأَلَتْ	پرسید او یکزن	ندارد
تثنیه »	سَأَلَتا	پرسیدند آن دوزن	الف
جمع »	سَأَلْنَ	پرسیدند آن زنها	نون مفتوحه
مفرد مخاطب	سَأَلْتَ	پرسیدی تو یکمرد	تاء مفتوحه
تثنیه »	سَأَلْتُما	پرسیدید شما دو مرد	تما
جمع »	سَأَلْتُمْ	پرسیدید شما مردها	تم
مفرده مخاطبه	سَأَلْتِ	پرسیدی تو یکزن	تاء مکسوره
تثنیه »	سَأَلْتُما	پرسیدید شما دوزن	تما
جمع »	سَأَلْتُنَّ	پرسیدید شما زنها	تن
متکلم وحده	سَأَلْتُ	پرسیدم من	تاء مضمومه
» مع الغیر	سَأَلْنا	پرسیدیم ما	نا

نکته ـ تاء ساکنه در آخر صیغهٔ سَأَلَتْ علامت مؤنث بودن است نه علامت فاعل

تمرین چهارم

فعلهای ماضی زیررا یك دفعه بحال عادی و یك دفعه باعلامت نفی و استفهام صرف کنید.

أَمَرَ (فرمان داد او یکمرد) أ ما أَمَرَ (آیا فرمان نداد او یکمرد) أَكْرَمَ (گرامی داشت او یکمرد) هَل ماأَكْرَمَ (آیا گرامی نداشت او یکمرد) هَلْ إِسْتَعْمَلَ (آیا بکار برد او یکمرد) أَلا اسْتَعْمَلَ (آیا بکار نبرد او یکمرد)

تمرین پنجم

فعلهای ماضی عربی زیررا که از مصدر های قرائة (خواندن) و تصدیق (باور کردن) و مُعاوَدَة (برگشتن) ساخته شده اند بفارسی ترجمه کنید.

أَما قَرَأْتُمْ ـ هَل صَدَّقنا ـ أَعاوَدتُنَّ ـ أَلا قَرَأَتْ ـ أَما صَدَّقتِ ـ هَل عاوَدتُ ـ ما قَرَأْنَ ـ هَل صَدَّقْتُما ـ ما عاوَدُوا ـ هَل ما قَرَأَ ـ ما صَدَّقَتا ـ هَل ما عاوَدنَ ـ ما قَرَأْتُما ـ هَل صَدَّقنَ أَعاوَدتُنَّ ـ هَل قَرَأنا ـ ما عاوَدَتْ ـ هَل ما قَرَأْتُنَّ ـ لا صَدَّقُوا أَما عاوَدتُما ـ أَلا قَرَؤُوا ـ ما صَدَّقَتْ ـ هَلْ عاوَدْنا .

تمرین ششم

از فعل‌های ماضی عَلِم (دانست) إنْضَجَر (دلتنك شد) تَعاوَنَ (کمك کرد) صیغه‌هائیکه معانی آنهادر زیر گفته شده است بسازند.

ندانستم من - آیا دلتنك شدید شما دومرد - آیاکمك نکردیم ما آیا ندانسته ای تو یك زن - دلتنك نشدیم ما - آیاکمك کردند آن زن ها آیا دانستید شمازن‌ها آیادلتنك شدندآن دومرد - کمك نکرد اویك زن - آیا نداشتیم ما - آیادلتنك شدند آن‌زن‌ها - کمك نکردندآن دو مرد - ندانستند آن‌دوزن - آیادلتنك نشدید شما زن‌ها - کمك نکردند آن‌دو زن - ندانست اویك زن - آیادلتنك شدید شما دو زن - کمك نکردم من - آیاندانستند آن‌زنها - آیا دلتنك شدید شما مردها - کمك نکردید شما زنها.

۱۵ - تعریف فعل مضارع

۵۵ - فعل مضارع یا مستقبل فعلی است که دلالت میکند بر واقع‌شدن کاری درزمان حال یاآینده

۵۶ - فعل مضارع ازفعل ماضی ساخته میشود وچهارده صیغه‌و چهار علامت دارد که آنها را حروف مضارعه یا حروف آتِین میگویند.

۵۷ - حروف مضارعه عبارتند از یاء وتاء وهمزه و نون

۵۸ - حروف یاء برسرچهار صیغه ازفعل مضارع در میآید وآن

چهار صیغه عبارتند از مفرد و تثنیه وجمع غایب و جمع غایبه

۵۹ ـ حرف تاء برسر هشت صیغه ازفعل مضارع در میآید و آن هشت صیغه عبارتند از مفرد و تثنیه غایب و مفرد و تثنیه جمع مخاطب ومفرد و تثنیه وجمع مخاطبه

۶۰ ـ حرف همزه فقط برسر صیغه متکلم وحده و حرف نون فقط برسر صیغه متکلم مع الغیر داخل میشود

۶۱ ـ اگر صیغه مفرد غایب فعل ماضی سه حرفی باشد حرف اول صیغه مفرد غایب فعل مضارع معلومش همیشه زبردارد ویك حرف بآخرمانده‌اش یازبر دارد یازیر یاپیش

مثلا فعل مضارع معلوم كَتَبَ (نوشت) و جَلَسَ (نشست) وقَطَعَ (برید) و عَلِمَ (دانست) میشود يَكْتُبُ (مینویسد) و يَجْلِسُ (می نشنید) و يَقْطَعُ (میبرد) و يَعْلَمُ (میداند)

۶۲ ـ اگر صیغه مفرد غایب فعل ماضی چهار حرفی باشدحرف اول صیغه مفرد غایب فعل مضارع معلومش همیشه مضموم و یك حرف بآخر مانده اش مکسور است .

مثلا فعل مضارع معلوم صَدَّقَ (باور کرد) و شاهَدَ (دید) و أَحْسَنَ (نیکی کرد) و دَحْرَجَ (غلطاند) میشود يُصَدِّقُ (باورمی کند) و يُشاهِدُ (میبیند) ويُحْسِنُ (نیکی میکند) و يُدَحْرِجُ (میغلطاند)

۶۳ ـ اگر صیغه مفرد غایب فعل ماضی پنج حرفی باشد حرف اول صیغه مفرد غایب فعل مضارع معلومش همیشه مفتوح و یك حرف

بآخرمانده اش یا مفتوح است یامکسور مثلا فعل مضارع معلوم تَسَلَّطَ (چیره شد) و إِكْتَسَبَ (بدست آورد) و تَظَاهَرَ (خودنمائی کرد) و إِنْهَدَمَ (خراب شد) و إِحْمَرَّ (سرخ شد) میشود يَتَسَلَّطُ (چیره میشود) و يَكْتَسِبُ (بدست میاورد) و يَتَظَاهَرُ (خود نمائی می کند) و يَنْهَدِمُ (خراب میشود) و يَحْمَرُّ (سرخ میشود)

۶۴ ـ اگر صیغه مفرد غایب فعل ماضی شش حرفی باشد حرف اول صیغه مفرد غایب فعل مضارع معلومش همیشه مفتوح و یك حرف بآخر مانده اش همیشه مکسور است مثلا مضارع معلوم إِحْمَارَّ (خیلی سرخ شد) و إِسْتَخْرَجَ (بیرون آورد) و إِطْمَأَنَّ (خاطر جمع شد) میشود يَحْمَارُّ و يَسْتَخْرِجُ يَطْمَئِنُّ (خاطر جمع میشود)

۶۵ ـ فعل مضارع درفارسی بردونوع است اخباری والتزامی

۶۶ ـ فعل مضارع اخباری فقط ازواقع شدن یانشدن کاری در زمان حال یا آینده خبر میدهد ولی فعل مضارع التزامی ازوقوع یاعدم وقوع کاری بطور شك وتردیدبحث میکندوهیچوقت هم تنها گفته نمیشود بلکه بعداز یك فعل ماضی یا مضارع اخباری واقع میشود مثل **خواستم بروم یامیخواهم بیایم**

۶۷ ـ فعل مضارع اخباری ازدوم شخص مفرد فعل امر ساخته میشود بزیادکردن یك حرف(می)دراولش وافزودن ضمایر متصله شخصی فاعلی بآخرش مثل میروم ـ میروی ـ میرود ـ میرویم ـ میروید میروند

۶۸ ـ فعل مضارع التزامی هم از دوم شخص مفرد فعل امر ساخته میشود بزیادشدن حرف(ب) در اولش و اتصال ضمایر شخصی

فاعلی بآخرش مثل بگویم - بگوئی - بگوید- بگوئیم- بگوئید - بگویند و گاهی حرف (ب) هم در اولش دیده نمیشود مثل روم تا عنانش گیرم

نکته- درعربی فعل مضارع یك قسم بیشتر نیست و آن هم فعل مضارع اخباری است

١٦ - تصریف فعل مضارع

٦٩ - پنج صیغه از فعل مضارع یعنی صیغه های مفرد غایب ومفردهٔ غایبه ومفردمخاطب ومتکلم وحده ومتکلم مع الغیر علامت فاعل آشکار ندارد وعلامت فاعل چهار صیغه یعنی تثنیه غایب وغایبه و مخاطب ومخاطبه الف ونون مکسوره است وعلامت فاعل دو جمع مذکر یعنی جمع غایب وجمع مخاطب واو ونون مفتوحه است وعلامت فاعل دوصیغه یعنی مفرده مخاطبه یاء ونون مفتوحه است وعلامت فاعل دوصیغه یعنی جمع غایبه وجمع مخاطبه نون مفتوحه است (چنانکه درجدول زیرمشاهده میشود)

٧٠ - اگر بر سر فعل مضارع یکی ازدوحروف (ما)یا(لا) را در آوریم فعل مضارع منفی یانفی ساخته میشود مثل لا یَعْلَمُ (نمیداند) و ما یَقْرَأُ (نمیخواند) و اگر برسر آن یکی ازدوحرف أ یا هل را در آوریم مضارع استفهامی یا فعل استفهام خواهیم داشت هَل یَقْطَعُ (آیا میبرد) و اَلا یَکْتُبُ (آیانمینویسد)

با توجه باین نکته که حروف نفی واستفهام درظاهر فعل مضارع هم تغییری نمیدهند .

تصریف یک فعل مضارع مثبت با علامت استفهام از مصدر سمع (شنیدن)

صیغه	جحد با لما	معنی	علامت فاعل
مفرد غایب	هَل یَسمَعُ	آیا میشنود او یکمرد	ندارد
تثنیه »	هل یَسمَعانِ	آیا میشنوند آن دوزن	الف نون زائد
جمع »	هل یَسمَعُونَ	آیا میشنوند آن مردها	واو نون زائد
مفرده غائبه	هل تَسمَعُ	آیا میشنود او یکزن	ندارد
تثنیه »	هل تَسمَعانِ	آیا میشنوند آن دوزن	الف نون زائد
جمع »	هل یَسمَعْنَ	آیا میشنوند آن زنها	نون مفتوحه
مفرده مخاطب	هل تَسمَعُ	آیا میشنوی تو یکمرد	ندارد
تثنیه »	هل تَسمَعانِ	آیا میشنوید شما دومرد	الف نون زائد
جمع »	هل تَسمَعُونَ	آیا میشنوید شما مردها	واو نون زائد
مفرده مخاطبه	هل تَسمَعِینَ	آیا میشنوی تو یکزن	ی نون زائد
تثنیه »	هل تَسمَعانِ	آیا می شنوید شما دوزن	الف نون زائد
جمع »	هل تَسمَعْنَ	آیا می شنوید شما زنها	نون مفتوحه
متکلم وحده	هل أَسمَعُ	آیا میشنوم من یکمرد یا یکزن	ندارد
متکلم مع الغیر	هل نَسمَعُ	آیا میشنویم ما دو مرد یا دو زن یا مردها یا زنها	ندارد

تصریف یك فعل مضارع منفی (نفی) باعلامت استفهام از مصدر بصر (دیدن)

صیغه	فعل نهی	معنی	علامت فاعل
مفرد غایب	أَلا يَبْصُرُ	آیا نمیبیند او یکمرد	ندارد
تثنیه »	أَلا يَبْصُرانِ	آیانمیبینند آن دومرد	الف نون زائد
جمع »	أَلا يَبْصُرونَ	آیانمی بینید آن مردها	واو نون زائد
مفرده غایبه	أَلا تَبْصُرُ	آیانمی بیند اویك زن	ندارد
تثنیه »	أَلا تَبْصُرانِ	آیانمیبینند آن دوزن	الف نون زائد
جمع غایبه	أَلا يَبْصُرْنَ	آیانمی بینید آن زنها	نون مفتوحه
مفرد مخاطب	أَلا تَبْصُرُ	آیانمی بینی تو یکمرد	ندارد
تثنیه »	أَلا تَبْصُرانِ	آیانمی بینید شما دومرد	الف نون زائد
جمع »	أَلا تَبْصُرونَ	آیانمیبینید شما مردها	واو نون زائد
مفرده مخاطبه	أَلا تَبْصُرِينَ	آیانمی بینی تویك زن	ی نون زائد
تثنیه »	أَلا تَبْصُرانِ	آیانمی بینید شما دوزن	الف نون زائد
جمع »	أَلا تَبْصُرْنَ	آیا نمیبینید شما زنها	نون مفتوحه
متکلم وحده	أَلا أَبْصُرُ	آیانمی بینم من	ندارد
متکلم مع الغیر	أَلا نَبْصُرُ	آیا نمی بینیم ما	ندارد

تمرین هفتم

هر یك از فعلهای مضارع زیر را یك دفعه بطور اثبات و یك نوبت با علامت نفی و در هر دو صورت با علامت استفهام صرف کنید.

یَنْصُرُ (کمك میکند او یکمرد) یُظْهِرُ (آشکار میکند او یکمرد) یَسْتَمِعُ (میشنود او یکمرد) یَسْتَغْفِرُ (طلب آمرزش میکند او یکمرد)

تمرین هشتم

فعلهای مضارع زیر را که او مصادر ذهاب (رفتن) و تأیید (کمك کردن) واجتهاد (کوشیدن) ساخته شده اند بفارسی ترجمه کنید.

أَلا تَذْهَبُونَ – أَما تُؤَيِّدِينَ – هَل ما أَجْتَهِدُ – أَنَذْهَبُ ما نُؤَيِّدُ – أَنَجْتَهِدُ – ما يَذْهَبْنَ – أَلا يُؤَيِّدْنَ – لا يَجْتَهِدُونَ هَلْ تَذْهَبِينَ – ما تُؤَيِّدُ – أَما نَجْتَهِدُ – هَل أَذْهَبُ – ما تُؤَيِّدانِ – أَلا يَجْتَهِدْنَ – أَأَذْهَبُ – ما أُأَيِّدُ – لا يَجْتَهِدانِ – ما تَذْهَبانِ – لا تُؤَيِّدْنَ.

تمرین نهم

فعلهای مضارع زیر را که از مصادر قبول (پذیرفتن) والتماس

(درخواست کردن) واستعلام (جویاشدن) مشتق شده‌اندبعربی ترجمه کنید .

آیا نمیپذیرید شمادومرد - آیا درخواست میکنید شما زنها- آیا جویا نمیشوم من - آیامی‌پذیرد اویك‌زن - آیا در خواست نمیکنیم ما آیا جویا نمیشوی‌تویکمرد -نمیپذیرند آن‌زنها - آیادرخواست میکنید شما دومرد - جویا نمیشوید شما دوزن - آیانمیپذیری تویکمرد - آیا درخواست‌نمیکنی‌تویك‌زن- آیا می‌پذیرند آن‌مردها - آیادر خواست نمیکنند آن‌زن‌ها - آیا جویا میشویم ما - نمیپذیرید شما زنها — در خواست نمیکنند آن مردها جویا نمیشود اویك‌زن .

۱۷ - فعل امر

۷۱ - فعل امر طلب انجام کار میکند وزمانش یا حال استمثل الآن بروباآینده مثل سال دیگر بامتحان حاضر شوید .

۷۲ - فعل امرزبان فارسی‌شش صیغه دارد وساختن آنیم قاعدهٔ معینی ندارد و گاهی حرف باء زتبت در اولش در میآید مثل بروم - برویم - برو - بروید - بروند و گاهی حرف باء استعمال میشود مثل گویم- گوئیم - گوی - گوئیم - گوئید - گویند واگر فعل‌معین باید قبل ازآن در آید قسمت دوم فعل مضارع التزامی محسوب میشود مثل باید بخوانم یا بایدکه بخوانم .

۷۳ - فعل امرعربی چهارده صیغه دارد واز فعل مضارع ساخته میشود ولی ما در این کتاب بذکر شش صیغه آن که امر حاضر دارد اکتفاء میکنیم و تصریف کامل آن را در کتاب صرف سال دوم ذکر

میکنمائیم

۷۴ ـ طریقه ساختن شش صیغه امر حاضر اینست که حرف تاء علامت فعل مضارع رااز اول شش صیغه مخاطب و مخاطبه فعل مضارع میاندازیم وحرف آخر آن‌را درصیغه مفرد مخاطب جزم میدهیم و نونهای زیادی را از آخر صیغه های تثنیه مخاطب ومخاطبه وجمع مخاطب ومفرده مخاطبه حذف مینمائیم ونون مفتوحه جمع مخاطبه رابحال خود باقی میگذاریم .

تصریف یک فعل امر حاضر از مصدر تأیید (کمك کردن)

صیغه	فعل مضارع	معنی	فعل امر	معنی	علامت فاعل
مفرد مخاطب	تؤید	کمك میکنی تو یکمرد	أید	کمك کن تو یك مرد	ندارد
تثنیه »	تؤیدان	کمك میکنید شما دو مرد	أیدا	کمك کنید شما دو مرد	الف
جمع »	تؤیدون	کمك میکنید شما مردها	أیدوا	کمك کنید شما مردها	واو
مفرده مخاطبه	تؤیدین	کمك میکنی تو یکزن	أیدي	کمك کن تو یك زن	ی
تثنیه »	تؤیدان	کمك میکنید شما دوزن	أیدا	کمك کنید شما زنها	الف
جمع »	تؤیدن	کمك میکنید شما زنها	أیدن	کمك کنید شما زنها	نون مفتوحه

تصریف یك فعل امر حاضر از مصدر تحصن (پناهنده‌شدن)

صیغه	فعل مضارع	معنی	فعل امر	معنی	علامت
مفرد مخاطب	تَتَحَصَّنُ	پناهنده میشوی تو یکمرد	تَحَصَّنْ	پناهنده شو تو یکمرد	ندارد
تثنیه «	تَتَحَصَّنانِ	پناهنده میشوید شما دومرد	تَحَصَّنا	پناهنده شوید شمادو مرد	الف
جمع «	تَتَحَصَّنُونَ	پناهنده میشویدشمامردها	تَحَصَّنُوا	پناهنده‌شویدشمامردها	واو
مفرده مخاطبه	تَتَحَصَّنِينَ	پناهنده میشوی تو یکزن	تَحَصَّنِي	پناهنده شوتو یکزن	ی
تثنیه «	تَتَحَصَّنانِ	پناهنده میشویدشما دوزن	تَحَصَّنا	پناهنده‌شویدشمادوزن	الف
جمع «	تَتَحَصَّنَّ	پناهنده میشوید شما زنها	تَحَصَّنَّ	پناهنده شوید شما زنها	نون مفتوحه

نکته ـ همیشه بعداز واو جمع علامت غایب ومخاطب یك حرف الف زائد نوشته میشود ولی خوانده نمیشود بشرط آنکه بعداز حرف واو حرف دیگری نباشد

۷۵ ـ اگر بعد از آنکه حرف تاءرا از اول صیغه‌های مخاطب و مخاطبه فعل مضارع انداختیم حرف بعداز تاء ساکن بود چون ابتداء بساکن یعنی ساکن بودن حرف اول کلمه درعربی جایز نیست باید در اول فعل امر حاضر یک حرف همزه اضافه کنیم و اگر حرف وسط فعل مضارع مضموم باشد این همزه زائد مضموم میشود مثلا وقتی بخواهیم از فعل مضارع تَكْتُبُ (مینویسی تو یکمرد) فعل امر حاضر بسازیم میشود اُكْتُبْ (بنویس تو یکمرد) واگر حرف وسط فعل مضارع مکسور یا مفتوح باشد در هردو صورت همزه زائد مکسور میشود مثلاامرحاضر تَجْلِسُ (مینشینی تو یکمرد) میشود إِجْلِسْ (بنشین تو یکمرد) وامر حاضر تَعْلَمُ (میدانی تو یک مرد) میشود إِعْلَمْ (بدان تو یکمرد)

تصریف یك فعل امر حاضر از مصدر نظر (نگاه کردن)

صیغه	فعل مضارع	معنی	فعل امر	معنی	علامت فعل
مفرد مخاطب	تَنْظُرُ	نگاه میکنی تو یکمرد	اُنْظُرْ	نگاه کن تو یکمرد	ندارد
تثنیه »	تَنْظُرانِ	نگاه میکنید شما دو مرد	اُنْظُرا	نگاه کنید شما دو مرد	الف
جمع »	تَنْظُرُونَ	نگاه میکنید شما مردها	اُنْظُرُوا	نگاه کنید شما مردها	واو
مفرده مخاطبه	تَنْظُرِینَ	نگاه میکنی تو یکزن	اُنْظُرِي	نگاه کن تو یکزن	ی
تثنیه »	تَنْظُرانِ	نگاه میکنید شما دو زن	اُنْظُرا	نگاه کنید شما دو زن	الف
جمع »	تَنْظُرْنَ	نگاه میکنید شما زنها	اُنْظُرْنَ	نگاه کنید شما زنها	نون مفتوحه

تصریف یك فعل امر حاضر از مصدر جلوس (نشستن)

صیغه	فعل مضارع	معنی	فعل امر	معنی	علامت فاعل
مفرد مخاطب	تَجْلِسُ	می نشینی تو یکمرد	إِجْلِسْ	بنشین تو یکمرد	ندارد
تثنیه »	تَجْلِسانِ	می نشینید شما دومرد	إِجْلِسا	بنشینید شما دومرد	الف
جمع »	تَجْلِسُونَ	می نشینید شما مردها	إِجْلِسُوا	بنشینید شما مردها	واو
مفرده مخاطبه	تَجْلِسِینَ	می نشینی تو یکزن	إِجْلِسِی	بنشین تو یکزن	ی
جمع »	تَجْلِسانِ	می نشینند شما دوزن	إِجْلِسا	بنشینید شما دوزن	الف
تثنیه »	تَجْلِسْنَ	می نشینید شما زنها	إِجْلِسْنَ	بنشینید شما زنها	نون مفتوحه

تصریف یک فعل امر حاضر از مصدر قطع (بریدن)

صیغه	فعل مضارع	معنی	فعل امر	معنی	علامت امر
مفرد مخاطب	تَقْطَعُ	میبری تو یکمرد	إِقْطَعْ	ببر تو یکمرد	ندارد
تثنیه »	تَقْطَعَانِ	میبرید شما دومرد	إِقْطَعَا	ببرید شما دومرد	الف
جمع »	تَقْطَعُونَ	میبرید شما مردها	إِقْطَعُوا	ببرید شما مرد ها	واو
مفرده مخاطبه	تَقْطَعِينَ	میبری تو یکزن	إِقْطَعِي	ببر تو یکزن	ی
تثنیه »	تَقْطَعَانِ	میبرید شما دوزن	إِقْطَعَا	ببرید شما دوزن	الف
جمع »	تَقْطَعْنَ	میبرید شمازنها	إِقْطَعْنَ	ببرید شمازنها	نون مفتوحه

تمرین دهم

از فعلهای مضارع زیر امرحاضر بسازید وصرف کنید.
یَنْظُرُ (نگاه میکند اویکمرد) یَضْرِبُ (میزند او یکمرد)
یَفْتَحُ (میگشاید او یکمرد) یُعْلِمُ (خبر میدهد اویکمرد) یَجْتَهِدُ
(میکوشد او یکمرد) یَسْتَشْهِدُ (گواه میطلبد او یکمرد) یُنَازِعُ
(میجنگد) یَتَوَهَّمُ (گمان میکند) یَتَنَاوَلُ (میخورد)

تمرین یازدهم

فعلهای امر عربی زیرا که ازمصادر قُعُود (نشستن) عِرْفَان
(شناختن) مَنْع (جلوگیری کردن) تَكْذِيب (دروغ پنداشتن)
تَعَارُف (همدیگررا شناختن) استعمال (بکار بردن) ساخته شده اند
بفارسی ترجمه کنید.

أُقْعُدِی - إِمْنَعَا - إِعْرِفُوا - كَذِّبْنَ - تَعَارَفُوا - إِسْتَعْمِلْ -
أُقْعُدْنَ - إِمْنَعِي - إِعْرِفَا - كَذِّبُوا - تَعَارَفَا - إِسْتَعْمِلْنَ - كَذِّبْ
تَعَارَفِي - إِمْنَعُوا - إِسْتَعْمِلَا - أُقْعُدُوا - اِعْرِفِي - إِمْنَعْنَ - كَذِّبَا -
تَعَارَفْنَ - إِسْتَعْمِلِي - إِعْرِفْنَ - أُقْعُدَا .

تمرین دوازدهم

فعلهای امر فارسی زیر را که از فعلهای مضارع یَکْتُبُ (مینویسد اویکمرد) یَقْبَلُ (می‌پذیرد او یکمرد) یُلاطِفُ (مهربانی میکند او یکمرد) یَسْطَنِعُ (نیکی میکند اویکمرد) یَتَفَقَّدُ (دلجوئی میکند اویکمرد) یَتَعَلَّمُ (یاد میگیرد اویکمرد) ساخته شده‌اند بزبان‌عربی ترجمه کنید.

بنویسید شما دوزن - بپذیر تویك‌زن - مهربانی کنید شما دو مرد نیکی کن تویکمرد - دلجوئی کنید شمامردها - یادبگیرید شمادومرد بنویس تو یکمرد - بپذیرید شما مردها - مهربانی کنید شمازنها-نیکی کنیدشما دوزن - دلجوئی کنیدشما زنها - بنویسیدشما مردها - دلجوئی کن تویکمرد - بپذیرید شمازنها - نیکی کنید شما دو مرد - یاد بگیر تویك‌زن - یادبگیرید شمامردها - بنویس تویکزن - نیکی کنید شمازن ها - دلجوئی کنید شمامردها.

۱۹ - فعل معلوم ومجهول

۷۶ - فعلیرا معلوم گویند که بدارندهٔ صفتی یاکنندهٔ کاری نسبت دهند وبعبارت دیگر دارندهٔ صفت یاکنندهٔ کار معلوم باشد مثل ذَهَبَ التِّلمیذُ (شاگرد رفت) و قَرَأْتُ کِتابِي (کتابمرا خواندم) و بَرِدَ

الْهَوٰاءُ (هواء سرد شد) که فعل‌های ذَهَبَ - قَرَأْتُ - بَرِدَ معلومند

۷۷ - فعلیرا مجهول گویند که کنندهٔ آن معلوم نباشد مثل قُرِأَ الدَّرسُ (درس خوانده شد) که خوانندهٔ درس معلوم نیست

۷۸ - درزبان فارسی هروقت بخواهند فعل‌معلومیرا مجهول کنند اسم مفعول آن‌فعل‌را گرفته ویك‌فعل ماضی مطلق مصدر شدن را به دنبالش میچسبانید مثلافعل ماضی مجهول دیدم میشود دیده‌شدم - دیده شدی - دیده شد - دیده شدیم - دیده شدید - دیده شدند

۷۹ - اگر بخواهند فعل ماضی معلوم‌عربی را مجهول کنند یك حرف بآخر مانده‌اش‌رامکسور مینمایند وهرچندحرف متحرك که پیش از آن حرف مکسور دیده شود مضموم میسازند مثلا مجهول این فعل ها قَبِلَ پذیرفت) نَصَرَ (کمك کرد) أَكْرَمَ (گرامی داشت) عَلَّمَ (یاد داد) إِكْتَسَبَ (بدست آورد) إِسْتَخْرَجَ (بیرون آورد) میشود قُبِلَ (پذیرفته شد) نُصِرَ (کمك کرده شد) أُكْرِمَ (گرامی داشته شد) عُلِّمَ (یاد داده شد) اُكْتُسِبَ (بدست آورده شد أُسْتُخْرِجَ (بیرون آورده شد)

۸۰ - اگر بخواهند فعل مضارع‌معلوم عربی‌را مجهول کنندحرف اولش‌را مضموم ویکحرف بآخرمانده‌اش‌را مفتوح مینمایندمثلامجهول این‌فعلها یَنْصُرُ (کمك میکند) يَقْطَعُ (میبرد) يُحْسِنُ (نیکی‌میکند) يُؤَيِّدُ (کمك میکند) يَكْتَسِبُ (بدست میآورد) يَسْتَعْمِلُ (بکار میبرد) میشود يُنْصَرُ (کمك کرده میشود) يُقْطَعُ (بریده میشود)

يُحْسَنُ (نیکی کرده میشود) يُؤَيَّدُ (کمك کرده میشود) يُكْتَسَبُ (بدست آورده میشود) يُسْتَعْمَلُ (بکار برده میشود)

نکته- مجهول شدن ازخواص فعل‌متعدی است و فعل لازم هیچ دفت مجهول نمیشود

تمرین سیزدهم

فعلهای ماضی معلوم زیررا مجهول کنید:

قَتَلُوا (کشتند آن‌مرد ها) عَلَّمْنَ (یاد دادند آن‌زنها) أَكْرَمَا (گرامی داشتند آن‌دو مرد) صَدَّقَتَا (باور کردند آن‌دوزن) إِسْتَشْهَدْ گواهی خواستید شمامردها) عَرَفْنَا (شناختیم ما) تَفَقَّدْتِ (دلجوئی کردی تویکزن) أَعْلَمْتَ (خبردادی تویکمرد) عَظَّمَتْ (بزرك شمرد اویکزن) إِغْتَنَمُوا (قدر دانستند آن مرد ها) رَحِمْتِ (دل سوزی کردی تویکزن) أَنْفَقَتَا (بخشیدند آن دو زن) عَرَفْتُنَّ (شناختید شما زنها) نَظَرْتُ (نگاه کردم من) أَيَّدْتَ (کمك کردی تویکمرد)

تمرین چهاردهم

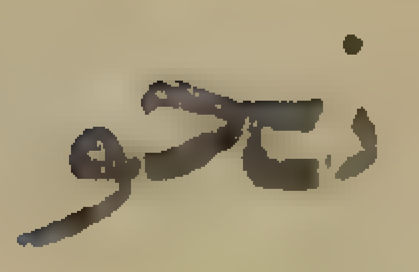
فعلهای مضارع معلوم زیررا مجهول کنید

يَعْرِفُونَ (میشناسند آن مردها) تَنْظُرِينَ (نگاه میکنی تو

يك‌زن) تقْبَلاٰنِ (میپذیرید شما دومرد) يُعَلِّمْنَ (یاد میدهند آن زن‌ها) تُؤَيِّدْنَ (کمك میکنید شمازنها) نُكْرِمُ (گرامی‌میداریم‌ما) أَتَفَقَّدُ (دلجوئی میکنم من) يُصْلِحُونَ (بنیکی وامیدارند آن مرد ها) نُحِبُّ (دوست میداریم ما) يَرْفَعاٰنِ (بالا میبرند آن‌دو مرد) تَشْهَداٰنِ (گواهی میدهید شما دوزن) نَعْرِفُ (میشناسیم ما) أُؤَيِّدُ (کمك میکنم من) تُعَلِّمِينَ (یاد میدهی تو یکزن)

بنام خالق علم وادب

بخش دوم



مواد برنامه - بیان اجمالی اعراب - فاعل - نایب فاعل - مبتدا - خبر - جمله انشائیه وخبریه .

۱ - تعریف علم نحو

۱ - هر که بخواهد عبارات عربی را بدون غلط بخواند باید پس از یاد گرفتن علم صرف علم نحو راهم بخواند وبفهمد زیرا علم نحو علم ترکیب است واز تغییرات ظاهری آخر کلمه پس از داخل شدن در جمله بحث میکند .

۲ ـ تعریف اعراب

۲ ـ اعراب یعنی تغییر حرکت یاحرف آخر کلمه ای برای خاطر کلمهٔ دیگری بدین جهت کلمات سه گانه اسم وفعل حرف را در علم نحو بدو دسته تقسیم کرده اند اول آنهائیکه میتوانند حرف یا حرکت آخر کلمهٔ دیگری را تغییر دهند واین دسته را **عوامل** میگویند دوم آنهائی که برای خاطر کلمهٔ دیگری تغییر حرکت یاحرف آخر میدهند و هر یك ازآنهارا **معمول یا معرب** مینامند

۳ ـ اسم و فعل هم عامل واقع میشوند وهم معمول ولی حرف هیچ وقت معمول واقع نمیشود بدین سبب میگویند حرف محلی از اعراب ندارد .

۳ ـ اقسام اعراب

۴ ـ حرکاتی که در کتاب صرف ذکر شد بردونوعند **حرکات اعرابی و حرکات بنائی**

۵ ـ حرکات نباتی آنهائی هستند که همیشه ثابت میباشند وهیچ عاملی نمیتواند آنها را تغییر دهد و این حرکات مخصوص حرفهای اول تایکی بآخر مانده میباشدو نامشان فتح یافتحه (زبر)وضم یاضمه (پیش) وکسر یاکسره (زیر) میباشد

۶ ـ حرکات اعرابی حرکاتی هستند که تغییرپذیرند یعنی برای خاطر عاملی نمودار میشوند واین حرکات مخصوص حرف آخر اسم وفعل

است ونامشان نصب (زبر) و رَفْع (پیش) و جَرّ یا خَفْض (زیر) میباشد.

۷- هامش اگر ثابت باشد نامش **سکون** و اگر تغییر پذیر باشد اسمش جزم است وحرف **سکون** داررا ساکن وحرف جزم دار را مجزوم مینامند.

نکته - گاهی حرکت آخر کلمه هم ثابت میباشد مثل مَنْ (که) إِنْ (اگر) کَیْفَ (چگونه) أَنْتِ (تویکزن) نَحْنُ (ما)

۸- حرفی که فتح یا ضمه واشته‌باشد نامش مفتوح است وآنکه ضم یا ضمه داشته باشد اسمش مضموم است وحرفی که کسر یا کسره داشته باشد **مکسور** نامیده میشود

۹- حرفی که دارای نصب باشد **منصوب** وآنکه **رفع** داشته‌باشد مرفوع و اگر جر یا خفض داشته باشد مجرور یا **محفوض** نامیده میشود

۱۰ - حرکات آخر اسم وفعل ممکن است اعرابی یا بنائی باشد ولی حرکت آخرحرف همیشه بنائی است

۱۱ - هر کلمه ای که حرف آخرش حرکت **اعرابی** داشته‌باشد معرب نامیده میشود وهر کلمه ای که حرکت حرف آخرش بنائی باشد مبنی نام دارد

۱۲ - اسم و فعل ممکن است مُعْرَب یا مَبْنِي باشند ولی حرف همیشه مَبْنِيّ است

۱۳- حرکات اعرابی رفع ونصب هم‌در آخر اسم دیده‌میشود و هم‌در آخر فعل‌ولی حرکت جر مخصوص حرف آخر اسم‌وحرکت‌جزم

مختص حرف آخر فعل است

۱۴ ـ هر اسمی که حرکت حرف آخرش رفع یا نصب یا جر باشد مُعْرَبْ نامیده میشود هر اسمی که حرف آخرش مکسور یا مضموم یاساکن باشد مبنی نام دارد

۱۵ ـ هر فعلی که حرف آخرش مرفوع یا منصوب یا مجزوم باشد معرب است و هر فعلی که حرف آخرش فتحه یا ضمه یا کسره داشته مبنی است

نکته ـ موارد اعراب و نباء اسم و فعل در کتاب نحو سالهای دوم وسوم گفته خواهد شد .

۱٦ ـ فعلهای ماضی وامر مبنی وفعل مضارع معرب است

٤ ـ فاعل

۱۷ ـ فاعل اسمی است مرفوع که بعد ازفعل معلوم واقع میشود و میتوان داشتن یانداشتن صفتی یاکردن یا نکردن کاری رابدو نسبت داد مثلا در این جملهها بَرِدَ الْهَوا ء (هوا سردشد) حانَ وَقْتُ الحِصادِ (وقت درو نرسیده است) راحَ الطِفْل (بچه رفت) ماجاء أُخوك (برادر ت نیامد) قَرَأَ التِلْمِيذُ دَرْساً (شاگرد درس را خواند) ماأَكَلْنا الطَّعامَ (غذارا نخوریم)

کلمات الهواء وقت الطفل ـ اخوك ـ التلمیذ فاعل شمرده میشوند

۱۸ ـ اگر فاعل پیش ازفعل واقع شود بازهم مرفوع است ولی

نامش عوض شده مبتدا نامیده میشود مثلا اگر بگوئیم اَلطِّفْلُ رَاحَ (بچه رفت) کلمهٔ الطفل مبتدا محسوب میشوند نه فاعل

۱۹ ـ درزبان فارسی معمول است که اگر فاعل جاندار باشد فعل بافاعل درمفرد وجمع بودن مطابقه میکند وای اگر فاعل جاندار نباشد ممکن است فعل بافاعل مطابقه کنش یانکند مثلا در این جمله ها رفتند شاگردان پریدند مرغها فعل برای خاطر فاعل جمع بسته شده است ولی در این جمله ها

پاره شدلباسها ـ پاره شدندلباسها ـ شکست دربها ـ شکستند دربها

فعل راهم میتوانیم مفرد ذکر کنیم وهم جمع ولی در هر صورت باید فاعل بعد ازفعل واقع شود واگر پیش ازفعل واقع شود مسند الیه نامیده میشود نه فاعل

۲۰ ـ درزبان عربی فعل با فاعل در تثنیه جمع بودن مطابقه نمیکند یعنی اگر فاعل مثنی یامجموع باشد بازهم فعل مفرد گفته میشود مثل قَالَ عالِمٌ (دانشمندی گفت) قالَ عالِمانِ (دو دانشمند گفتند) قالَ الْعالِمُونَ (دانشمندان گفتند) که درهرسه حالت فعل مفرد ذکر شده است .

۲۱ ـ فاعل فعل چه درزبان فارسی وچه درلسان عرب ممکن است اسم ظاهر باشد مثل قامَ عليٌ (ایستاد علی) یاضمیر بارز (آشکار) باشد مثل عَلِمتُ (دانستم) که تاء مضمومه درعلمت وضمیر میم در دانستم علامت فاعل است و تَعْلَمُون (شمامرد ها میدانید)که واو در

تَعْلَمُونَ و ید در میدانید ضمیر فاعل است

نکته - برای شناختن ضمایر فاعلی بجدولهای تصریف فعل ماضی ومضارع وامر در کتاب صرف مراجعه نمائید

تمرین اول

اقسام فاعلرا در فعلهای زیر تشخیص دهید

ذَهَبَ التِّلْمیذُ إلی الْمَدرسَةِ (رفت شاگرد بطرف مدرسه) قَرَأْنا الدَّرْسَ (خواندیم درس را) تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ (میگوئید آنچه‌را که نمیکنید) رَأَیْتُ إیّاكَ (دیدم پدرت را) تُحِبُّونَ الآباءُ أولادَهُم (پدران فرزندان خودرا دوست دارند) قالُوا سَمِعْنا و أطَعْنا (گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم) اَکْرَمْتُ أبی (پدرم را گرامی داشتم) قُلتُم وما عَمِلْتُم (گفتید ونکردید) قالَ الْحُکَماءُ (گفتند دانشمندان) قالَتْ نِسْوَةٌ فِي الْمَدینَةِ (زنانی در شهر گفتند) یا مَرْیَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ (ای مریم برای پروردگارت عبادت کن) أَیَّتُها الْمُحَصِّلاتُ تَعَلَّمْنَ الخیاطَة و اَعْمَلْنَ بِها وَاسْتَفِدْنَ مِنها (ای دختران دانش آموز دوزندگی رابیاموزید وبدان عمل کنید واز آن‌فایده ببرید) قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أنْفُسَنا (گفتند آن دو نفر پروردگارا ستم کردیم بنفس

خودمان) لا تَظْلِمُوا - فَتُظْلَمُوا (ستمّ نکنید که ستم کرده میشوید) تَتَعَلَّمانِ القِراءَةَ والکِتابَةَ (آن دو نفر خواندن و نوشتن را یاد میگیرند .

۵ - نایب فاعل

۲۲ - نایب فاعل اسم مرفوعی است که بعدازفعل مجهول واقع میشود و هر نایب فاعلی قبلا مفعول به یعنی مفعول بیواسطه بوده است که پس ازمجهول شدن آن فعل بجای فاعل نشسته است مثلاوقتی این جمله کَتَبَ التِّلْمِیذُ تَمْرِیناً (شاگرد تمرین رانوشت) فعلش مجهول شود میشود کُتِبَ تَمْرِینٌ (تمرین نوشته شد)

۲۳ - نایب فاعل هم اگر پیش از فعل واقع شود نامش مبتدامیباشد مثل اَلدَّرْسُ قُرِءَ (درس خوانده شد) که در این عبارت کلمهٔ اَلدَّرْس مبتدا است نه نایب فاعل

۲۴ - نایب فاعل هم ممکن است اسم ظاهر یا ضمیر بارز باشد مثلادر این جمله قُبِلَتْ مَرْیَمُ فِي الاِمْتِحانِ (مریم در آزمایش پذیرفته شد) کلمه مریم نایب فاعل است ودراین جمله اُکْرِمْتُم فِي الْمَضِیفِ (در مهمانخانه گرامی داشته شدید) ضمیر تُمْ نایب فاعل است

۲۵ - فعل عربی بانایب فاعل هم در تثنیه و جمع بودن مطابقه نمیکنند مثل قُتِلَ اللِّصانِ (دودزد کشته شدند) اُکْرِمَ الصُّلَحاءُ

(نیکوکاران گرامی داشته شدند)

تمرین دوم

اقام فاعل ونایب فاعل رادرجمله های زیر پیدا کنید

خُلِقَ الإِنْسانُ ضَعِیفاً (انسان ناتوان آفریده شده است) تُرْزَقُونَ مِنْ عِنْدِاللهِ (از طرف خداروزی داده میشوید) أُوذِینا و صَبَرْنا (اذیت کرده‌شدیم وصبر کردیم) إِذا قُرِأَ الْقُرآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ و أَنْصِتُوا (وقتی که‌قرآن خوانده شود گوش بدهید و خاموش باشید) أَکْرِمُوا - فَتُکْرَمُوا (گرامی بدارید تاگرامی داشته شوید) إِذا قُضِیَتِ الصَّلوةُ فَانْتَشِروا فِي الأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ رِزقِ اللهِ (وقتی که نماز تمام شد پراکنده شوید درزمین وازخداروزی بخواهید) عِنْدَ الأَمتِحانِ یُکْرَمُ الْمَرءُأَوْ یُهانُ (مرد وقت آزمایش گرامی داشته‌یا خوارکرده میشود) أُکْرِمَ الضُیُوفُ (مهمانها گرامی داشته شدند) و إِذَا الْمَووُودَةُ سُئِلَتْ - بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (وقتی که دختر زنده بگور رفته پرسیده شود که بچه گناه کشته شده است إِلَی اللهِ تُرجَعُ الأُمُورُ (کارها بسوی خدا برمیگردد) تُنْقَلُ الْعُلُومُ مِنْ أُمَةٍ إِلی أُمَةٍ (دانشها ازملتی بملت دیگرجابجا کرده میشود)یُنْزَلُ الْمَطَرُ مِنَ السَّماءِ (باران ازآسمان فرستاده میشود) أُکَرِمَتِ الْمُحَصِّلاتُ

الْجاهِداتُ (دوشیزگان دانش آموز کوشا گرامی داشته شدند) سُمِّيَتْ أُخْتي أنيسَةَ (نام خواهرم انیسه گذاشته شده است) إِذا ابْتُلِيَ المُتَحابانِ (وقتیکه دودوست گرفتار شدند) بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكارِمَ الأخْلاق (بر گزیده شدم تا اخلاق پسندیده را کامل کنم) كَما تَدِينُ تُدانُ (هرطور بدهی داده میشوی)

٦ - جمله

مبتدا - خبر

۲٦ - جمله مقدار عبارتی است که مقصودیرا بطور کامل یاناقص بفهماند .

۲۷ - اگر معنی جمله تمام باشد وجای انتظاری باقی نگذارد آنرا کلام میگویند مثل هواءگرم است و الافقط جمله نامیده میشود ودر این‌صورت جمله یاجمله های‌دیگری لازم‌است که معنی آنرا کامل کنند مثل اگر خواهی که بردلت‌جراحتی ننشیند - که بهیچ دارو به نشود با نادان مناظره مکن - ومثال‌عربی آن گفتار حضرت رسول است که فرمود مَنْ طَلَبَ شَيْئاً - وَجَدَّ - وَجَدَ (هر که چیزی را خواست و کوشید یافت) پس هر کلامی جمله‌هست - ولی هرجمله ای کلام نیست

نکته- جمله ای که معنی آن کامل نباشد ناقص نامیده میشود و جمله ای که‌معنی جمله پیس از خود را تمام کند مُکْمِل یا مُکَمِّل نام

دارد .

۲۸ـ جملهٔ فارسی مرکب است ازسه قسمت مسندالیه ومسند و رابطه

۲۹ـ مُسندٌ الیه یافاعل کلمه یاکلمه هائی است که صفتی یا کاری‌را بدان‌نسبت دهند یاازآن سلب کنند وآنرا بعربی مبتدا گویند مثلا دراین عبارت فارسی ابر و باد ومه وخورشید وفلك درکارند کلمات ابرو وبادومه وخورشید وفلك مُسندٌ الیه می باشند و در عبارت عربی اَلْغَمامُ والرِّیحُ ولقَمَرُ والشَّمْسُ وَالسَّماءُکُلُّهم عامِلُونِ (ابرو باد ومه خورشید وآسمان همه‌شان کارگرند) کلمات الغمام والریح والقمر والشمس والسماء مبتدا محسوب میشوند

۳۰ ـ مُسْنَدْ که بعربی خبر نامیده‌میشودصفت‌یاکاری‌است که بمسند الیه یامبتدا نسبت دهندیا ازآن سلب‌کنند مثلا دراین‌عبارت فارسی خدا داناست کلمهٔ خدا مسند الیه و کلمه دانا مسند است و در این عبارت عربی اللهُ عادِلٌ (خدا دادگر است) کلمهٔ الله مبتدا وکلمه عادل خبر است

۳۱ ـ مبتدا وخبر باید هردو مرفوع باشند

۳۲ ـ رابطه کلمه ای‌است که‌مسندالیه ومسندرا بهم پیوند دهد ومعنی جمله‌را تمام‌کند ورابطهٔ جملهٔ فارسی کلمات (م ـ ی است ـ یم ید ـ ند) میباشند و گاهی درجلو این‌ضمایر یك‌حرف اضافه میشود مثل ماخسته ایم

۳۳ ـ جملهٔ‌عربی‌رابطه‌نداردوهرگاه‌مسند جمله فارسی فعل باشد

در آنجا هم رابطه لازم نیست مثل تقی رفت ـ علی نیامد

۳۴ ـ مبتدا حتما باید اسم باشد ولی خبر ممکن است اسم باشد مثل اَلْعِلْمُ مُفِیدٌ (دانش سودمند است) و ممکن است فعل باشد مثل اَلْبُخارُ یَصْعَدُ (بخار بالا میرود)

۳۵ ـ جمله از یك نقطه نظر بر دو قسم است صحیح و مقلوب

۳۶ ـ جملهٔ صحیح یا مستقیم آنست که مسند الیه پیش از مسند یا مبتدا پیش از خبر واقع شود مثل اَلْعِلْمُ کَنْزٌ (دانش گنجی است)

۳۸ ـ ـ جملهٔ مقلوب آنست که مسند قبل از مسندالیه یا خبر فعل از مبتدا واقع شود مثل فِی الدّارِ صاحِبُهُ (درخانه است صاحبش)

۳۹ ـ شرط مستقیم یا صحیح بودن جمله فارسی آنست که اگر این کلمات در آن یافته شود بدین ترتیب واقع شوند اول مسندالیه یا فاعل دوم مفعول بیواسطه سوم مفعول بواسطه چهارم قید پنجم فعل مثل علی درس راازروی کتاب درست خواند ولی در زبان عرب اگر فاعل یا مبتدا قبل از فعل واقع شود آن را جملهٔ اسمیه میگویند مثل اللهُ یَرزُقُنا (خدا بما روزی میدهد) واگر فاعل بعداز فعل واقع شود آنرا جمله فعلیه مینامند مثل نَزَلَ الْمَطَرُ (باران فرود آمد)

۴۰ ـ درعربی هم مثل فارسی جمله بر سه قسم است کامل و ناقص مُکمل یا مُکَمّل چنانکه قبلا مثال زده شد

۴۱ ـ جمله ازنقطه نظر دیگر بر دو قسم است ایجابیه وسلبیه

۴۲ ـ جمله ایجابیه آنست که دلالت کند بر بودن صفتی در

موصوفی مثل اَلشَّمْسُ مُضِيئَةٌ (خورشید روشنی دهنده است) یا بر واقع شدن کاری مثل جاءَ التَّلامِذَةُ (شاگردان آمدند)

۴۳ ـ جمله سلبیه آنست که دلالت کند بر نبودن صفتی در موصوفی مثل ما أَنْتَ صَدِيقِی (تو دوست من نیستی) یا بر واقع نشدن کاری مثل اَلْأَحمَقُ لا يُدْرِكُ الْعِلْم (کودن مزه علم را نمیفهمد)

۴۴ ـ جمله از نقطه نظر دیگر بر دو قسم است انشائیه و خبریه یا اخباریه

۴۵ ـ جمله انشائیه آنست که در آن امر یا نهی یا استفهام باشد مثل أُطْلُبُوا الْعِلْم (طلب دانش کنید) ولا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوان (بگناه و دشمنی کمك نکنید) أَأَنْتَ قُلْتَ (آیا تو گفتی) و ألا تَعلَمُ (آیا نمیدانی)

۴۶ ـ جمله خبریه یا اخباریه آنست که در آن امر یا نهی یا استفهام نباشد مثل بیشتر جمله‌های عادی و متعارفی

تمرین سوم

۱ ـ اقسام فاعل و نایب فاعل را در جمله های زیر تعیین نمائید

۲ ـ مبتدای جمله‌های زیر را نشان دهید

۳ ـ خبر را در هریك از جمله های زیر تشخیص دهید

٤ ـ اقسام جمله را در عبارتهای زیر پیدا کنید)

اَلْعُلَماءُ سُرُجُ الْأَزْمِنَةِ (دانشمندان چراغهای زمانه‌ها هستند)

كُلُّ عالِمٍ سِراجُ زَمانِهِ (هر دانشمندی چراغ عصر خویش است) قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ (لقمان بپسرش گفت) مَقْتَلُ الرَّجُلِ بَيْنَ فَكَّيْهِ (وسیله کشتن مردمیان دو آروارهٔ اوست) قُولُوا قَوْلًا لَيِّنًا (بگوئید گفتار ملایمی را) لا يُلْدَغُ الْعاقِلُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ (عاقل دودفعه از یك سوراخ گزیده نمیشود) لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ (بمال یتیم نزدیك نشوید أَتَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ - و تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُم (آیا مردم را بکار نیك وامیدارید وخودتان را فراموش میکنید)بَلاءُ الإنْسانِ مِنَ اللِّسانِ (گرفتاری انسان از زبان است) عاشِرُوا كَالْإِخْوانِ - و تَعامَلُوا كَالْأَجانِب (مانند برادران با هم آمیزش کنید ومانند بیگانگان داد وستد کنید) مَنْ عَمِلَ صالِحًا فَلِنَفْسِهِ (هر که عمل نیك کند پس برای خودش است) سِلاحُ اللِّئامِ قُبْحُ الكَلام (حربهٔ فرو مایگان گفتار زشت است) مَنْ طَلَبَ الْعُلَى - سَهِرَ اللَّيالِي (هر که بخواهد بلندی را شبها بیخوابی میکشد) لِكُلِّ عالِمٍ هَفْوَةٌ(هر دانشمندی لغزشی دارد) كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (هر وجودی گرو کاری است که کرده است)

تکمیل

برای اینکه دانش آموزان قواعد صرفی ونحوی که خوانده اند تمرین کنند و بروش ترجمه تاحدی آشنا شوند پنج درس برای نمونه

در آخر کتاب اضافه شد و باید علاقه مندان باین قسمت بکمك لغات زیر هر صفحه وراهنمائی دبیران محترم خود جمله‌های فارسی را بعربی ترجمه وپس از تصحیح بخاطر بسپارند .

درس اول

۱ ـ آیا شما (دومرد) درس خودرا خوانده اید ؟
۲ ـ بلی مادرس خودرا خوانده‌ایم
۳ ـ آیا آنها (دوزن) ببازار نرفته‌اند ؟
٤ ـ آیا آنها(مردان) ازبازار برنگشته اند؟
٥ ـ ماديروز درمدرسه حاضر نشدیم
٦ ـ شما (زنها) ازخانه بمدرسه بروید
۷ ـ تو(یکزن) چه کتابی را میخوانی
۸ ـ من کتاب سال دوم‌را میخوانم
۹ ـ هرهفته هفت روز است
۱۰ ـ هرسال دوازده‌ماه است

لغات مربوط بدروس اول ترجمه

لغت	معنی	لغت	معنی	لغت	معنی
كُل	هر	إلى	بسوى - تا	انا	من
قَرَا	خوانده است	السُوق	بازار	نحن	ما
إثنا عَشَر	دوازده	أسبوع	هفته	الثانى الثانية	دوم
نَعَم	بلى	سَبع	هفت	حَضر	حاضر شد
سَنَة	سال	يَوْم	روز	أَمْس	ديروز
شَهر	ماه	رَجع	برگشت	إذْهَب	برو
ذَهَبَ	رفت	مِن	از	بيت	خانه
كُما	شما دومرد	نا	مال ما	يَقرأُ	ميخواند

درس دوم

۱ ـ ماهر روز پنج درس میخوانیم

۲ ـ آب بمن بده تا بیاشامم

۳ ـ نان باو (یکمرد) بده تا بخورد

٤ ـ کتاب باو (یکمرد) بدهید (شما مردها) تا بخواند

٥ ـ درب خانه‌را ببندید (شما دوزن)

٦ ـ آفتاب از مشرق نمودار میشود ودرمغرب ناپدید میشود

۷ ـ ماه دور خورشید میگردد واز آن کسب روشنائی میکند

۸ ـ برادر تو (یکزن) بکجا سفر کرده است

۹ ـ برادرم بشیراز سفر کرده است .

۱۰ ـ درخانهٔ ماشش اطاق است

لغات مربوط بدرس دوم ترجمه

لغت	معنی	لغت	معنی	لغت	معنی	لغت	معنی
سِت سِتَّة	شش	سافَرَ	سفر کرده است	الْخُبْز	نان	باب	درب
خَمس-خَمسَة	پنج	حتّی	تا	آتِها	باو یکزن بده	یَستَضِيءُ	کسب روشنائی میکند
غرفَة	اطاق	كِكِ	مال تو یکزن	یدُورُ	میچرخد	یَطْلُعُ	نمودار میشود
غُرَف	اطاقها	أغْلِق	ببیند	یأكُلُ	میخورد	فِي	در
آتِنِي	بده بمن	إلى	بسوی	حَول	دور	یَغرُبُ	پنهان میشود
أخِي	برادرم	یَشْرَبُ	میآشامد	آتوه	باو یکمرد بدهید		
ماء	آب	القَمَر	ماه	مِنها	از آن		

درس سوم

۱ . ما دروغ نمیگوئیم ودروغگورا دوست نداریم

۲ ـ شما (زنها) بفرزندان خود چه یادداده اند

۳ . مابفرزندان‌خودادب وپاکیزگی وراستگوئی ودرستکاری‌یادمیدهیم

٤ ـ کلید بهشت زیر پای مادران است

٥ — ماپدر ومادر ومعلم خودرا محترم‌میشماریم

٦ ـ ازنادرستی وفریب ودزدی بپرهیزید (شمامردها)

۸ ـ هواء درتابستان گرم ودرزمستان سرد میشود

۹ ـ ما میهن خودرا دوست داریم و درخدمتش میکوشیم

۱۰ ـ هرسال چهار فصل وهرفصل سه‌ماه است

لغات مربوط بدرس سوم ترجمه

لغت	معنی	لغت	معنی	لغت	معنی
أَرْبَع أربعة	چهار	فِي	در	الأَمانَة	درستکاری
ثلاث ثلاثة	سه	ما	چه چیز	يَعْلَمُ	یاد میدهد
شُهُور	ماهها	أَنْتُنَّ	شما زنها	السَّرِقة	دزدی
يَكْذِبُ	دروغ میگوید	أَوْلاد	فرزندان	يَحُرُّ	گرم میشود
وَطَن	میهن	كُنَّ	مال شمازنها	يَبْرُدُ	سرد میشود
لا يُحِبُّ	دوست نمیدارد	غَدْر	فریب دادن	الشِّتاء	زمستان
كاذِب	دروغگو	عَلَّمَ	یاد داد	مِفْتاح	کلید
تَحْتَ	زیر	الصَّيف	تابستان	الخِيانَة	نادرستی
الأُمَّهات	مادران	النَّظافَة	پاکیزگی	الجَنَّة	بهشت
يَسْعَى	میکوشد	الصِّدْق	راستگوئی	أَقْدام	گامها

درس چهارم

۱ ـ من یك عمو و یك دائی ودو پسر عمو وسه پسر دائی دارم

۲ ـ کتابت رابمن بده تابخوانم ویاد بگیرم وامتحان بدهم

۳ ـ من بادوستان خودایك هفته بکناردریا سفر کردم

٤ ـ آیا شما خواندن ونوشتن یادگرفته اید

٥ ـ نه ماخواندن ونوشتن را نمیدانیم

٦ ـ آب مرکب است ازدوبخار اکسیژن وئیدرژن

۷ ـ خانه ماچهار طبقه است واز آجر ساخته‌شده است

۸ ـ پدرو برادر تو(یکزن) بچه کار مشغولند

۹ — پدرم پزشك وبرادرم آموزگار است

۱۰ ـ مردمان مرده اند ودانایان زنده اند

لغت	معنی	لغت	معنی	لغت	معنی	لغت	معنی
لی	من دارم	يُدرجِن	ئیدرژن	لا	نه	بيتِنا	خانهٔ ما
أحياء	زندگان	ابناعم- ابنی عم	دوپسرعمو	أنا	من	أسبوع	هفته
عَم	عمو	أبی	پدرم	أبوكِ	پدرتویکزن	طَبقات	طبقه ها
العلماء	دانایان	بنوخال- بنی خال	پسردائیها	أخوكِ	برادرتویکزن	ساحِل	کنار
أهل العِلْم	دانایان	طَبیب	پزشك	أي	کدام	بحر	دریا
خال	دائی	يتعلّم	یادمیگیرد	عَمَل	کار	سافَر	سفر کرد
موتی اموات	مردگان	يمتحِن	امتحان میدهد	يشتغِل	انجام میدهد	بُني	ساخته شد
النّاس	مردم	أخِي	برادرم	مَع	با	الكِتابة	نوشتن
القرمید	آجر	مُعلّم	آموزگار	القِراءة	خواندن	أكْسوجِن	اکسیژن
يعلَم	میداند	أصدِقاء	رفیقان	بُخارين	دونجار		

لغات مربوط بدرس چهارم ترجمه

درس پنجم

۱ – عقل سالم دربدن سالم است

۲ ـ بیشتر میوه‌ها درتابستان وپائیز میرسد

۳ ـ شما(مردها ـ زنها) غیراز فارسی بچه‌زبان دیگری‌میتوانید سخن بگوئید

٤ ـ من غیر اززبان فارسی بزبان . . . میتوانم حرف بزنم

٥ ـ بستمکش کمك کنید، وبستمگر کمك‌نکنید

٦ ـ پاکیزگی، ازشرایط دینداری است .

۷ ـ من درامتحان پذیرفته شدم ولی‌برادرم پذیرفته‌نشد

۸ ـ در حال توانائی به‌بیچارگان کمك‌کن تادرحال ناتوانی بتو کمك کنند .

۹ ـ من فرزندان میهن خود را مانند برادروخواهرم دوست دارم

۱۰ ـ کتاب عربی مادرچاپخانه علمی چاپ شده‌است

لغات مربوط بدرس پنجم ترجمه

لغت	معنی	لغت	معنی	لغت	معنی	لغت	معنی
مطبعه	چاپخانه	اثمار ثمرات	میوه ها	يَتَكَلَّمُ	سخن میگوید	لا تُعاوِن	کمك مکن
عَقل	سرد	كَ	مانند	قُدْرَةِ	توانائی	إِيمان	دینداری
سلِيم	سالم	أخي	برادرم	ضُعَفاء عَجَزه	بیچارگان	قُبِلَ	پذیرفته شد
طُبِعَ	چاپ کرده شد	أُخْتِي	خواهرم	ضعف وعجز	نا توانی	لٰكِنْ	اما
الجِسم	بدن	يَنْضُجُ	میرسد	يُساعِدُ	کمك میکند		
أَبْناء	پسران	خَرِيف	پائیز	ساعِد	کمك کن		
بَنات	دختران	سِوي	غیر از	مظلُوم	ستمکش		
أَكْثَر	بیشتر	لِسان	زبان	ظالِم	ستمگر		
يُحِبُّ	دوستمیدارد	يَقْدِر	میتواند	عاوِن	کمك کن		

بسمه تعالی

بخش سوم

قرائت

دانش آموزان عزیز برحسب دستور وزارت فرهنگ در این کتاب برای قرائت یکسال تحصیلی شما فقط بیست و پنج درس تعیین شده است و شما در صورتی از این قسمت استفاده صحیح خواهید کرد که بدستورهای زیر عمل کنید

۱ - عبارات هر درس را بدقت و با رعایت اعراب تمام بخوانید و درست تلفظ کنید

۲ - لغات هر درس را فرداً فرداً یاد بگیرید و بکمک دبیران محترم خود مورد استعمال هر یک را بشناسید و از حفظ کردن معنی عبارت طوطی وار بپرهیزید

۳ - عبارات عربی را بفارسی روان و با توجه بنکات دستوری و انشائی فارسی ترجمه کنید و ترجمه تحت اللفظی را ترک نمائید

۴ - معانی جمله های مفید و ضرب المثلهائی را که بنام حِکَم در ضمن درس قرائت میخوانید خوب بفهمید و در جای خود بکار ببرید تا گفته و نوشته شما مورد توجه قرار گیرد

۵ - هر فعل یا اسم مشتقی که در عبارات درسی میخوانید مصدر و طایفه کلمات آنرا بشناسید که برای تقویت املاء و انشاء شما فایده زیاد خواهد داشت

اَلدَّرْسُ الْاَوَّلُ

درس یکم

آیاتٌ مِنَ الْقُرْآنِ

١ وَاِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ

٢ اَحْسِنْ كَمَا اَحْسَنَ اللّٰهُ اِلَيْكَ

٣ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا

٤ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰى

٥ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ

٦ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا ادْخُلُوْا فِي السِّلْمِ كَافَّةً

٧ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوْا بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ

٨ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهٖ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا

٩ مَنْ يَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَّرَهٗ وَمَنْ يَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
شَرًّا يَّرَهٗ

١٠ اِنَّ فِيْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ لَاٰيَاتٍ لِّاُولِي الْاَلْبَابِ

الدرس الثانی

درس دوم

أسد وثور

أسد مرة أراد أن يفترس ثوراً فلم يجسر عليه لشدته
فمضى إليه متملقاً قائلاً قد ذبحت خروفاً سميناً واشتهى
أن تأكل عندي هذه الليلة منه فأجاب الثور إلى ذلك
فلما وصل إلى العرين ونظره فإذا الأسد قد أعد حطباً
كثيراً وخلاقين كباراً فولى الثور هارباً فقال له الأسد
ما لك وليت بعد مجيئك إلى هنا فقال له الثور لأني
علمت أن هذا الاستعداد لما هو أكبر من الخروف

مغزاه - إنه ينبغي للإنسان أن لا يصدق عدوه

اَلدَّرسُ الثّالِث

درسِ سوّم

اَلنَّحلَة

اَلنَّحلَةُ لَهَا بَدَنٌ نَحِيفٌ وَشَكلٌ ظَرِيفٌ وَجَناحانِ لَطِيفانِ دَقِيقانِ

وَلَهَا فِي وَسطِ بَدَنِهَا يَدانِ وَاَربَعُ اَرجُلٍ

وَهِيَ تَتَّخِذُ لَهَا فِي القَفِيرِ بُيُوتًا مُسَدَّسَةَ الشَّكلِ عَلَى غَايَةِ مَا يَكُونُ

مِنَ الاِتقَانِ وَالهَندَسَةِ

وَفِي اَيَّامِ الرَّبِيعِ يَجمَعُ النَّحلُ العَسَلَ مِنَ الاَزهَارِ فَتَخرُجُ الاِنَاثُ

مِنهُ صَبَاحًا قَبلَ الشَّمسِ فِي طَلَبِ الاَرْيِ فَتَقَعُ الوَاحِدَةُ

مِنهُنَّ عَلَى الزَّهرَةِ وَتُرسِلُ لِسَانَهَا فَتَمتَصُّ الاَرْيَ مِنهَا

وَالنَّحلُ يَجمَعُ مَا عَدَا العَسَلَ غُبَارًا ذَهَبِيَّ اللَّونِ هُوَ الشَّمعُ

يَلتَصِقُ عَلَى اَرجُلِهَا مِنَ الزَّهرِ فَتَحمِلُهُ وَتَبنِي بِهِ النَّخَارِيبَ

المُسَدَّسَةَ الَّتِي تَضَعُ فِيهَا العَسَلَ وَتَخزُنُهُ مُؤُونَةً لِلشِّتَاءِ

اقتباس از مدرج القرائة

اَلدَّرْسُ الرَّابِعُ

درس چهارم

حِكَمٌ

۱ أَخُوكَ مَنْ صَدَقَكَ لَا مَنْ صَدَّقَكَ

۲ إِنَّكَ لَا تَجْنِي مِنَ الشَّوْكِ الْعِنَبَ

۳ أَوَّلُ الْغَضَبِ جُنُونٌ وَآخِرُهُ نَدَمٌ

۴ مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ

۵ خَيْرُ الْأَصْحَابِ مَنْ يَدُلُّكَ إِلَى الْخَيْرِ

۶ رُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً

۷ ظَاهِرُ الْعِتَابِ خَيْرٌ مِنْ بَاطِنِ الْحِقْدِ

۸ عَثْرَةُ الْقَدَمِ أَسْلَمُ مِنْ عَثْرَةِ اللِّسَانِ

۹ عِنْدَ الْاِمْتِحَانِ يُكْرَمُ الْمَرْءُ أَوْ يُهَانُ

۱۰ قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ

۱۱ اَلْمَرْءُ بِأَصْغَرَيْهِ قَلْبِهِ وَلِسَانِهِ

۱۲ مَنْ قَرَعَ بَابًا وَلَجَّ وَلَجَ

اَلدَّرْسُ الْخَامِسُ

درسِ پنجم

اَلْوَزُّ وَالْخُطَّافُ

اَلْوَزُّ وَالْخُطَّافُ تَشَارَكَا فِي الْمَعِيشَةِ فَكَانَ مَرْعَاهُمَا كِلَيْهِمَا فِي مَحَلٍّ وَاحِدٍ فَمَرَّ بِهِمَا الصَّيَّادُونَ يَوْمًا فَمَا كَانَ مِنَ الْخُطَّافِ إِلَّا أَنْ طَارَ وَسَلِمَ فَأَمَّا الْوَزُّ فَأُدْرِكَ وَذُبِحَ مَغْزَاهُ مَنْ عَاشَرَ مَنْ لَا يُشَاكِلُهُ أَحَاقَ بِهِ السُّوءُ

مجانی الادب

أَمْثَالٌ

١ عُصْفُورٌ فِي الْيَدِ خَيْرٌ مِنْ عَشَرَةٍ فِي الْهَوَاءِ

٢ مَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ

٣ كَلْبٌ جَوَّالٌ خَيْرٌ مِنْ أَسَدٍ رَابِضٍ

٤ كُلُّ إِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ

٥ كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ

اَلدَّرْسُ السَّادِسُ

درس ششم

اَلنَّبَاتُ

١ اَلنَّبَاتُ يَفْتَقِرُ اِلىٰ غِذَاءٍ كَسَائِرِ الْاَحْيَاءِ وَيَتَنَاوَلُ غِذَائَهُ مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي يَعِيشُ فِيهَا بِوَاسِطَةِ جُذُورِهِ وَيَتَلَقَّى الْحَامِضَ الْكَرْبُونِيَّ بِوَاسِطَةِ الْمَسَامِّ الَّتِي فِي اَوْرَاقِهَا

٢ كُلُّ نَبَاتٍ لَهُ اَجْزَاءٌ مُخْتَلِفَةٌ وَكُلُّ جُزْءٍ مِنْهَا لَهُ عَمَلٌ خَاصٌّ بِهِ

٣ اِنَّ السَّاقَ وَالْجِذْرَ وَالْوَرَقَ مَنْفَعَتُهَا قَائِمَةٌ فِي تَقْدِيمِ الْغِذَاءِ وَتَسْهِيلِ سَبِيلِ النَّمَاءِ لِلنَّبَاتِ فَهِيَ اَعْضَاءُ النُّمُوِّ وَعَلَيْهَا يَتَوَقَّفُ نُمُوُّهُ الْيَوْمِيُّ وَاِذَا تَوَجَّهَ اِلَيْهَا شَيْءٌ مِنَ الْخَلَلِ اَثَّرَ ذٰلِكَ فِي نَمَاءِ النَّبَاتِ وَلِذٰلِكَ يُقَالُ لَهَا الْاَعْضَاءُ الْحَيَوِيَّةُ

٤ اَلزَّهْرُ اِذَا تَكَامَلَ نُمُوُّهُ يَنْعَقِدُ بُزُورًا وَكُلُّ بَزْرَةٍ تَحْوِي جُرْثُومَةَ الْحَيَاةِ وَالنَّمَاءِ فَيَتَوَلَّدُ مِنْهَا نَبْتٌ جَدِيدٌ مِنْ نَوْعِ نَبْتِهَا الْاَوَّلِ اقتباس از مدارج القرائة

اَلدَّرْسُ السَّابِعُ

درس هفتم

حِكَم

١ اَدَبُ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ ذَهَبِهٖ

٢ بَرَكَةُ الْعُمْرِ فِيْ حُسْنِ الْعَمَلِ

٣ بَشَاشَةُ الْوَجْهِ عَطِيَّةٌ ثَانِيَةٌ

٤ جَوْدَةُ الْكَلَامِ فِي الْاِخْتِصَارِ

٥ حُمُوْضَاتُ الطَّعَامِ خَيْرٌ مِنْ حُمُوْضَاتِ الْكَلَامِ

٦ خَلِيْلُ الْمَرْءِ دَلِيْلُ عَقْلِهٖ

٧ خَيْرُ الْمَالِ مَا اُنْفِقَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ

٨ دَلِيْلُ عَقْلِ الْمَرْءِ فِعْلُهٗ وَدَلِيْلُ عِلْمِهٖ قَوْلُهٗ

٩ ذَنْبٌ وَاحِدٌ كَثِيْرٌ وَاَلْفُ طَاعَةٍ قَلِيْلٌ

١٠ زِيَارَةُ الضُّعَفَاءِ مِنَ التَّوَاضُعِ

١١ سِيْرَةُ الْمَرْءِ تُنْبِئُ عَلٰى سَرِيْرَتِهٖ

١٢ طَلَبُ الْاَدَبِ اَوْلٰى مِنْ طَلَبِ الذَّهَبِ

اَلدَّرسُ الثَّامِنُ

درس ہشتم

صَبِیٌّ وَعَقرَبٌ

صَبِیٌّ مَرَّةً کَانَ یَصِیدُ الجَرَادَ فَنَظَرَ عَقرَباً فَظَنَّهَا جَرَادَةً فَمَدَّ یَدَهُ لِیَأْخُذَهَا ثُمَّ تَبَاعَدَ عَنهَا فَقَالَت لَهُ لَوْ اَنَّكَ قَبَضْتَنِی لَتَخَلَّیتَ عَن صَیدِ الجَرَادِ

مَغزَاهُ : اَنَّ سَبِیلَ الاِنسَانِ اَن یُمَیِّزَ بَینَ الخَیرِ وَالشَّرِّ وَیُدَبِّرَ لِکُلِّ شَیْءٍ تَدبِیراً عَلیٰ حِدَّتِهِ

مجانی الادب

امثال

١ اَلدِّیکُ الفَصِیحُ مِنَ البَیضَةِ یَصِیحُ

٢ اَلضِّحکُ بِلَا سَبَبٍ مِن قِلَّةِ الاَدَبِ

٣ بَشِّرْ مَالَ البَخِیلِ بِحَادِثٍ اَوْ وَارِثٍ

٤ مَن لَانَت کَلِمَتُهُ وَجَبَت مَحَبَّتُهُ

٥ عِش قَنِعاً تَکُن مَلِکاً

اَلدَّرسُ التّاسِعُ

درسِ نہم

قالَ علِیٌّ عَلَیہِ السّلامُ

كُنِ ابْنَ مَنْ شِئْتَ وَاكْتَسِبْ اَدَبًا يُغْنِكَ مَحْمُودُهُ عَنِ النَّسَبِ
اِنَّ الْفَتٰی مَنْ يَّقُولُ هَا اَنَا ذَا لَيْسَ الْفَتٰی مَنْ - يَقُولُ كَانَ اَبِي
لَيْسَ الْيَتِيمُ الَّذِي قَدْ مَاتَ وَالِدُهُ اِنَّ الْيَتِيمَ يَتِيمُ الْعِلْمِ وَالْاَدَبِ

حَرِّضْ بَنِيكَ عَلَى الْآدَابِ فِي الصِّغَرِ كَيْمَا تَقَرَّ بِهِمْ عَيْنَاكَ فِي الْكِبَرِ
وَاِنَّمَا مَثَلُ الْاٰدَابِ تَجْمَعُهَا فِي عُنْفُوَانِ الصِّبٰى كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ

لَنَقْلُ الصَّخْرِ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ مِنَنِ الرِّجَالِ
يَقُولُ النَّاسُ - لِي فِي الْكَسْبِ عَارٌ وَاِنَّ الْعَارَ فِي ذُلِّ السُّؤَالِ

عَنِ الْمَرْءِ لَا تَسْأَلْ وَسَلْ عَنْ قَرِينِهِ فَكُلُّ قَرِينٍ بِالْمُقَارِنِ يَقْتَدِي

اَلدَّرْسُ الْعَاشِرُ

درسِ دہم

اَلْخُطَّافُ

اَلْخُطَّافُ مِنَ الطُّيُورِ الْقَوَاطِعِ لَهُ صَدْرٌ اَبْيَضُ وَجَنَاحَانِ اَسْوَدَانِ لَامِعَانِ وَهُوَ يَقْطَعُ فِي طَيَرَانِهِ مَسَافَةَ سِتِّينَ مِيلاً فِي السَّاعَةِ وَلَا يَنَالُهُ تَعَبٌ وَلَا مَشَقَّةٌ

وَهُوَ اَنْوَاعٌ مِنْهَا مَا يَأْلَفُ سَوَاحِلَ الْبَحْرِ وَيَعِيشُ عَلَيْهَا۔ وَيَكُونُ صَغِيرَ الْجُثَّةِ رَمَادِيَّ اللَّوْنِ وَمِنْهَا نَوْعٌ اَخْضَرُ عَلَى ظَهْرِهِ بَعْضُ حُمْرَةٍ وَيَكُونُ اَصْغَرَ مِنَ الْبَبْغَاءِ وَمِنْهَا طَوِيلُ الْاَجْنِحَةِ۔ يَأْلَفُ الْجِبَالَ وَجَمِيعُ اَنْوَاعِ الْخُطَّافِ تَتَغَذّٰى بِالذُّبَابِ وَالْبَعُوضِ وَغَيْرِهِمَا مِنَ الْهَوَامِّ ۔ وَيَبْنِي عُشَّهُ بِنَاءً عَجِيباً اِلَى جَانِبِ رَافِدَةٍ مِنْ رَوَافِدِ السَّقْفِ فِي اَيْوَانِ الْمَنْزِلِ وَمَا اَشْبَهَ ذٰلِكَ

وَاِذَا بَرَدَ الْهَوَاءُ يَتْرُكُ الْاَمَاكِنَ الْبَارِدَةَ وَيَرُوحُ اِلَى الْبِلَادِ الْحَارَّةِ وَالْمُعْتَدِلَةِ وَيَبْتَغِي قُوتَهُ وَيَبْنِي عُشَّهُ بِكُلِّ نَشَاطٍ وَجَهْدٍ وَنَظَافَةٍ   اقتباس از مدارج القرائۃ

اَلدَّرْسُ الْحَادِي عَشَر

درس یازدہم

حِكَمٌ

١ قِيلَ لِمَجْنُونٍ عُدَّ لَنَا الْمَجَانِينَ قَالَ هٰذَا أَمْرٌ عَسِيرٌ بَلْ أَعُدُّ الْعُقَلَاءَ

٢ إِذَا وَجَدْتُمُ الْحِكْمَةَ مَطْرُوحَةً عَلَى السِّكَكِ فَخُذُوهَا

٣ إِسْتَحْيُوا اللّٰهَ فِي سَرَائِرِكُمْ كَمَا تَسْتَحْيُونَ النَّاسَ فِي عَلَانِيَتِكُمْ

٤ مَنْ يَسْتَحْيِي مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْيِي مِنْ نَفْسِهِ فَلَا قَدْرَ لِنَفْسِهِ عِنْدَهُ

٥ لَا صَدِيقَ لِمُتَلَوِّنٍ وَلَا وَفَاءَ لِكَذُوبٍ وَلَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ وَلَا مُرُوءَةَ لِدَنِيٍّ وَلَا زَعَامَةَ لِسَيِّئِ الْخُلُقِ

٦ بِقَدْرِ الْكَدِّ تُكْتَسَبُ الْمَعَالِي ۞ وَمَنْ طَلَبَ الْعُلٰى سَهِرَ اللَّيَالِي

وَمَنْ طَلَبَ الْعُلٰى مِنْ غَيْرِ كَدٍّ ۞ أَضَاعَ الْعُمْرَ فِي طَلَبِ الْمُحَالِ

٧ يَا بُنَيَّ تَعَلَّمْ حُسْنَ الْاِسْتِمَاعِ كَمَا تَتَعَلَّمُ حُسْنَ الْحَدِيثِ

٨ لَا تَحْمِلْ عَلَى قَلْبِكَ مَا لَا تُطِيقُ وَلَا تَعْمَلْ عَمَلًا لَيْسَ لَكَ أَوْ لَنْ يَعُودَ فِيهِ مَنْفَعَةٌ وَلَا تَغْتَرَّ بِمَالٍ وَإِنْ كَثُرَ

اَلدَّرْسُ الثّانی عَشَر

درسِ دوازدہم

اِنْسانٌ وَالْمَوْتُ

اِنْسانٌ مَرَّةً حَمَلَ حُزْمَةَ حَطَبٍ فَثَقُلَتْ عَلَيْهِ فَلَمّا اَعْيا وَضَجِرَ مِنْ حَمْلِها رَمىٰ بِها عَنْ كَتِفِهٖ وَدَعا عَلىٰ رُوْحِهٖ بِالْمَوْتِ فَتَشَخَّصَ لَهُ الْمَوْتُ قائِلاً هااَنا ذا لِمَ دَعَوْتَنِي فَقالَ لَهُ الْاِنْسان دَعَوْتُكَ لِتُحَوِّلَ هٰذِهٖ حُزْمَةَ الْحَطَبِ عَلىٰ كَتِفِي

مَغْزاهُ : اَنَّ الْعالَمَ بِاَسْرِهٖ يُحِبُّ الدُّنْيا وَاِنَّما يَمَلُّ مِنَ الضُّعْفِ وَالشَّقاءِ

اَمْثالٌ

١ تُعْرَفُ الْاَشْياءُ بِاَضْدادِها

٢ كُلُّ شَيْءٍ اِذا كَثُرَ رَخُصَ

٣ لِكُلِّ غالٍ حِكْمَةٌ وَ لِكُلِّ رَخيصٍ عِلَّةٌ

٤ اِذا عَظُمَ الْمَطْلُوبُ قَلَّ الْمُساعِدُ

٥ عَلىٰ قَدْرِ بِساطِكَ مُدَّ رِجْلَيْكَ

اَلدَّرْسُ الثَّالِثُ عَشَرَ

درس سیزدہم

اَلْهَوَاءُ وَالتَّنَفُّسُ

اَلْهَوَاءُ جِسْمٌ لَطِيفٌ شَفَّافٌ يَسْتَدِيرُ بِالْكُرَةِ الْأَرْضِيَّةِ وَيَعْلُو فَوْقَهَا إِلَى أَمَدِ خَمْسَةٍ وَأَرْبَعِينَ مِيلًا تَقْرِيبًا وَهُوَ مُؤَلَّفٌ مِنْ عُنْصُرَيْنِ غَازِيَيْنِ يُسَمَّى أَحَدُهُمَا أَكْسُوجِينًا وَالْآخَرُ نِتْرُوجِينًا بِنِسْبَةِ ثَلَاثَةٍ وَعِشْرِينَ جُزْءًا مِنَ الْأَوَّلِ وَسَبْعَةٍ وَسَبْعِينَ مِنَ الثَّانِي وَزْنًا وَإِنَّهُ لَا يَكُونُ صِرْفًا مُؤَلَّفًا مِنْ عُنْصُرَيْهِ فَقَطْ بَلْ كَثِيرًا مَا يَمْتَزِجُ بِمَوَادَّ أُخْرَى كَالْحَامِضِ الْكَرْبُونِيِّ وَبُخَارِ الْمَاءِ وَغَيْرِهِمَا

وَالْهَوَاءُ مِلَاكُ الْحَيَاةِ فَهُوَ أَشَدُّ لُزُومًا مِمَّا سِوَاهُ مِنْ أَسْبَابِهَا فَإِنَّنَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نُمْسِكَ عَنِ الطَّعَامِ مَثَلًا أَيَّامًا وَكَذٰلِكَ عَنِ الْمَاءِ وَاللِّبَاسِ أَمَّا الْهَوَاءُ فَلَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَصْبِرَ عَنْهُ دَقِيقَةً وَاحِدَةً وَنَحْتَاجُ فِي التَّنَفُّسِ إِلَى الْهَوَاءِ النَّقِيِّ الْخَالِي مِنَ الشَّوَائِبِ وَيَجِبُ عَلَيْنَا أَنْ نُدْخِلَ الْهَوَاءَ فِي بَدَنِنَا مِنَ الْمَنْخِرَيْنِ وَنُخْرِجَهُ مِنَ الْفَمِ وَنَحْتَرِزَ عَنِ التَّنَفُّسِ فِي الْهَوَاءِ الْكَثِيفِ وَالْمُوَسَّخِ بِالْغُبَارِ وَسَائِرِ أَشْيَاءِ الْمُضِرَّةِ

اَلدَّرْسُ الرَّابِعُ عَشَرَ
درس چهاردهم
خُنْفَسَةٌ وَنَحْلَةٌ

خُنْفَسَةٌ قَالَتْ مَرَّةً لِنَحْلَةٍ لَوْ اَخَذْتِنِي مَعَكِ لَعَسَلْتُ مِثْلَكِ وَاَكْثَرَ فَاَجَابَتْهَا النَّحْلَةُ اِلَى ذٰلِكَ فَلَمَّا لَمْ تَقْدِرْ عَلَى وَفَاءِ مَا قَالَتْ ضَرَبَتْهَا النَّحْلَةُ بِحُمَتِهَا وَفِيمَا هِيَ تَمُوتُ قَالَتْ فِي نَفْسِهَا لَقَدِ اسْتَوْجَبْتُ مَا نَالَنِي مِنَ السُّوءِ فَاِنِّي لَا اُحْسِنُ الزِّبْلَ فَكَيْفَ الْعَسَلَ مَغْزَاهُ اَنَّ اُنَاساً كَثِيرِينَ يَدَّعُونَ مَا لَا يَنْبَغِي لَهُمْ فَتَفْتَضِحُ عَاقِبَتُهُمْ

مجانی الادب

اَمْثَالٌ

١ لُقْمَةُ الصَّبَاحِ مِسْمَارُ الْبَدَنِ

٢ رُبَّ اَكْلَةٍ تَمْنَعُ الْاَكَلَاتِ

٣ اَلصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ

٤ اَخْذُ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْجَمِيعِ

٥ اَلْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَلِلْجَازِعِ اِثْنَانِ

اَلدَّرْسُ الْخَامِسَ عَشَرَ

درس پانزدہم

حِكَمٌ

١ اَلْعِلْمُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمُ وَزِيرُهُ وَالْعَقْلُ دَلِيلُهُ وَالْعَمَلُ قَائِدُهُ وَالرِّفْقُ وَالِدُهُ وَالصَّبْرُ اَمِيرُ جُنُودِهِ

٢ بِقَدْرِ لُغَاتِ الْمَرْءِ يَكْثُرُ نَفْعُهُ وَتِلْكَ لَهُ عِنْدَ الشَّدَائِدِ اَعْوَانٌ
فَبَادِرْ اِلَى حِفْظِ اللُّغَاتِ مُسَارِعًا فَكُلُّ لِسَانٍ بِالْحَقِيقَةِ اِنْسَانٌ

٣ اَلْعِلْمُ فِي الصَّدْرِ مِثْلُ الشَّمْسِ فِي الْفَلَكِ وَالْعَقْلُ لِلْمَرْءِ مِثْلُ التَّاجِ لِلْمَلِكِ
فَاشْدُدْ يَدَيْكَ بِحَبْلِ الْعِلْمِ مُعْتَصِمًا فَالْعِلْمُ لِلْمَرْءِ مِثْلُ الْمَاءِ لِلسَّمَكِ

٤ اَلْفَضْلُ بِالْعَقْلِ وَالْاَدَبِ لَا بِالْاَصْلِ وَالنَّسَبِ

٥ قَالَ الْاِسْكَنْدَرُ اِنَّ اَبِي فِيلِيبَ قَدْ اَهْبَطَنِي مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ وَاِنَّ مُعَلِّمِي اَرَسْطُو قَدْ اَصْعَدَنِي مِنَ الْاَرْضِ اِلَى السَّمَاءِ

٦ اِنَّ الْكِتَابَ هُوَ الْجَلِيسُ الَّذِي لَا يُنَافِقُ وَلَا يَمَلُّ وَلَا يُعَاتِبُكَ اِذَا جَفَوْتَهُ وَلَا يُفْشِي سِرَّكَ وَلَا يَطْلُبُ اَجْرًا وَلَا يُوجِبُ ذُخْرًا

اَلدَّرْسُ السَّادِسُ عَشَرَ

درس شانزدهم

اَعْمىٰ وَمُقْعَدٌ

اِنَّ اَعْمىٰ وَمُقْعَداً كَانَا فِي قَرْيَةٍ بِفَقْرٍ وَضُرٍّ لَا قَائِدَ لِلْاَعْمىٰ وَلَا حَامِلَ لِلْمُقْعَدِ وَكَانَ فِي الْقَرْيَةِ رَجُلٌ يُطْعِمُهُمَا فِي كُلِّ يَوْمٍ اِحْتِسَاباً قُوتَهُمَا مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَلَمْ يَزَالَا فِي عَافِيَةٍ اِلىٰ اَنْ مَاتَ الْمُحْتَسِبُ فَاَقَامَا بَعْدَهُ اَيَّاماً فَاشْتَدَّ جُوعُهُمَا فَاَجْمَعَا رَأْيَهُمَا عَلىٰ اَنْ يَحْمِلَ الْاَعْمىٰ الْمُقْعَدَ فَيَدُلُّهُ الْمُقْعَدُ عَلَى الطَّرِيقِ بِبَصَرِهِ وَيَسْتَقِلُّ الْاَعْمىٰ بِحَمْلِ الْمُقْعَدِ وَيَدُورَانِ فِي الْقَرْيَةِ يَسْتَطْعِمَانِ اَهْلَهَا فَفَعَلَا فَنَجَحَ اَمْرُهُمَا وَلَوْلَمْ يَفْعَلَا لَهَلَكَا

مجانی الادب

اَمْثَالٌ

١ اِنْ سَلِمْتَ مِنَ الْاَسَدِ فَلَا تَطْمَعْ فِي صَيْدِهِ

٢ اَلدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ

٣ رُبَّ شُهْرَةٍ لَا اَصْلَ لَهَا

٤ اَلسَّعِيدُ مَنِ اتَّعَظَ بِغَيْرِهِ ٥ اَلْاِنْسَانُ حَرِيصٌ عَلىٰ مَا مُنِعَ

الدرس السابع عشر

درس ہفدہم

الفأر

الفأرُ لا يخرجُ في النهارِ — بل يختبي في داخلِ الأحجارِ
لكنّهُ إذا أتى الظلامُ — وكانَ أهلُ البيتِ فيهِ ناموا
يسرحُ في البيتِ بلا احتشامِ — يأكلُ ما شاءَ من الطعامِ
فتارةً يأكلُ خبزاً يابساً — وتارةً يخرمنا النفائسا
من كعكةٍ أو زبدةٍ أو جبنٍ — أو من حليبٍ طيّبٍ أو سمنٍ
ثمّ إذا أحسَّ بالهرِّ ظهر — غادرَ طيبَ العيشِ في البيتِ وفرّا
يلتمسُ النجاةَ والسلامةَ — من قبلِ أن تأخذهُ ندامةٌ

مدارج القراءة

أمثال

١ لكلِّ مقامٍ مقالٌ — ٢ - لكلِّ عملٍ رجالٌ
٣ ما حكَّ جلدكَ مثلُ ظفركَ
٤ ليسَ منّا من غشّنا
٥ من يزرعِ المعروفَ يحصدِ الشكرَ

الدَّرْسُ الثَّامِنُ عَشَرَ

درس ہیجدہم

الفِيلُ

اَلْفِيلُ اَعْظَمُ حَيَوَانَاتِ الْبَرِّ جُثَّةً وَاَشَدُّهَا بَأْسًا وَمَوْطِنُهُ اَفْرِيقِيَةُ وَبِلَادُ الْهِنْدِ وَيَكْثُرُ فِي جَزِيرَةِ سَيْلَانَ وَيَسْكُنُ الْآجَامَ وَالْغِيَاضَ وَمِنْ غَرِيبِ خِلْقَتِهِ خُرْطُومُهُ فَاِنَّهُ مِنْ عَجَائِبِ آيَاتِ الْحِكْمَةِ الْاِلٰهِيَّةِ وَذٰلِكَ اَنَّ اللّٰهَ جَعَلَ لِذَوَاتِ الْاَرْبَعِ اَعْنَاقًا طَوِيلَةً فِي الْغَالِبِ لِيَسْهُلَ عَلَيْهَا تَنَاوُلُ الطَّعَامِ بِهَا وَاَمَّا الْفِيلُ فَلَمَّا كَانَتْ عُنُقُهُ قَصِيرَةً عَلٰى مَا يَقْتَضِيهِ ضَخَامَةُ رَأْسِهِ وَثِقَلُ اَنْيَابِهِ جَعَلَ اللّٰهُ لَهُ الْخُرْطُومَ تَدَارُكًا لِمَا فَاتَهُ مِنْ طُولِ الْعُنُقِ وَهُوَ شَدِيدُ الْحِسِّ يَبْلُغُ طُولُهُ نَحْوَ اَرْبَعِ اَقْدَامٍ فَاَكْثَرَ اِلٰى ثَمَانٍ وَالْخُرْطُومُ لِلْفِيلِ بِمَثَابَةِ الْيَدِ لِلْاِنْسَانِ يَتَنَاوَلُ بِهِ الطَّعَامَ وَالْمَاءَ اِلٰى فِيهِ وَهُوَ اَنْفٌ لَهُ كَذٰلِكَ وَلٰكِنَّ صَوْتَهُ لَيْسَ عَلٰى مِقْدَارِ جُثَّتِهِ لِاَنَّهُ كَصِيَاحِ الصَّبِيِّ وَفِي هٰذَا الْخُرْطُومِ عَضَلٌ يُوَجِّهُهُ بِهَا اِلٰى كُلِّ جِهَةٍ وَيَبْسُطُهُ اَوْ يَقْبِضُهُ كَمَا يَشَاءُ وَلَهُ فِيهِ مِنَ الْقُوَّةِ بِحَيْثُ يَقْتَلِعُ الْاَشْجَارَ وَيَجْتَزِعُ الْاَغْصَانَ الْعَظِيمَةَ (مدارج القراءة)

الدرس التاسع عشر

درس نوزدهم

التنفس

التنفس من أعظم أسباب الحياة في الحيوان والنبات جميعاً لأنه به يتهيأ تبادل غازات الهواء بينهما وهو يتم في الحيوان باستنشاق الهواء إلى الرئتين فتستمدان منه الأكسجين الذي يتطهر به الدم وتدفعان الحامض الكربوني وهو مادة سامة والتنفس لا بد منه حال اليقظة والرقاد والحركة والسكون ولذلك كان مستقلاً عن الإرادة كسائر الأفعال الحيوية في البدن

إن الهواء الذي تدفعه الرئتان يكون مشوباً بأشياء لا تكون صالحة لقيام الحياة منها بخار الماء وهو يتصاعد مع الأنفاس صيفاً وشتاءً ففي الشتاء نبصره عند اشتداد البرد خارجاً من أفواهنا وأما في الصيف فلا نستطيع أن نبصره لأن حرارة الهواء تلطفه سريعاً لكنه يبدو للعيان إذا وقع على ما يبرده كما لو تنفسنا على مرآة أو قطعة باردة جافة من الزجاج أو المعدن فإن البخار يغشاها فيتغير وجهها بالرطوبة حالاً

إنا نتنفس في كل دقيقة خمسة عشر دفعة ونعمل في كل دفعة شهيقاً وزفيراً

(مدارج القراءة)

اَلدَّرْسُ الْعِشْرُوْنَ

درسِ بیستم

حِکَمٌ

١ عَدْلٌ دَائِمٌ خَیْرٌ مِنْ عَطَاءٍ دَائِمٍ

٢ اِنَّ الْجَاهِلَ السَّخِیَّ اَحَبُّ اِلَی اللّٰهِ مِنَ الْعَابِدِ الْبَخِیْلِ

٣ مَا تَکَبَّرَ اَحَدٌ اِلَّا لِنَقْصٍ وَجَدَهُ فِیْ نَفْسِهٖ

٤ اَفْضَلُ الرِّجَالِ مَنْ تَوَاضَعَ فِیْ رِفْعَةٍ وَعَفَا عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَاَنْصَفَ مَعَ الْقُوَّةِ

٥ مَنْ وَضَعَ نَفْسَهٗ دُوْنَ قَدْرِهٖ رَفَعَهُ النَّاسُ فَوْقَ قَدْرِهٖ وَمَنْ رَفَعَهَا
عَنْ حَدِّهٖ وَضَعَهُ النَّاسُ دُوْنَ حَدِّهٖ

٦ نَظَرَ فَیْلَسُوْفٌ اِلٰی رَجُلٍ حَسَنِ الْوَجْهِ خَبِیْثِ النَّفْسِ فَقَالَ بَیْتٌ حَسَنٌ وَفِیْهِ سَاکِنٌ نَذْلٌ

٧ اِنَّ الْکِذْبَ یَهْدِیْ اِلَی الْفُجُوْرِ وَالْفُجُوْرُ یَهْدِیْ اِلَی النَّارِ
وَالصِّدْقُ یَهْدِیْ اِلَی الْبِرِّ وَالْبِرُّ یَهْدِیْ اِلَی الْجَنَّةِ

٨ اِحْفَظْ لِسَانَکَ اَیُّهَا الْاِنْسَانُ لَا یَلْدَغَنَّکَ اِنَّهٗ ثُعْبَانٌ

٩ اَلْوُدُّ لَا یَخْفٰی وَاِنْ اَخْفَیْتَهٗ وَالْبُغْضُ تُبْدِیْهِ لَکَ الْعَیْنَانِ

١٠ اِنَّ الْحَکِیْمَ اِذَا اَرَادَ اَمْرًا شَاوَرَ فِیْهِ الرِّجَالَ وَاِنْ کَانَ عَالِمًا خَبِیْرًا

اَلدَّرْسُ الْحَادِي وَالْعِشْرُوْنَ

درس بیست ویکم

اِنْسَانٌ وَاَسَدٌ وَدُبٌّ

حُکِیَ اَنَّ اِنْسَانًا هَرَبَ مِنْ اَسَدٍ فَالْتَجَأَ اِلٰی شَجَرَةٍ فَصَعِدَ عَلَیْهَا وَاِذَا فَوْقَهَا دُبٌّ یَلْقُطُ ثَمَرَهَا فَجَاءَ الْاَسَدُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ثُمَّ افْتَرَشَ یَنْتَظِرُ نُزُوْلَ الْاِنْسَانِ فَالْتَفَتَ الرَّجُلُ اِلَی الدُّبِّ فَاِذَا هُوَ یُشِیْرُ اِلَیْهِ بِاِصْبَعِهٖ عَلٰی فَمِهٖ اَنِ اسْکُتْ لِئَلَّا یَشْعُرَ الْاَسَدُ اَنَّ هٰهُنَا فَتَحَیَّرَ الرَّجُلُ وَکَانَ مَعَهٗ سِکِّیْنٌ لَطِیْفٌ فَاَخَذَ یَقْطَعُ الْغُصْنَ الَّذِیْ عَلَیْهِ الدُّبُّ حَتّٰی اَنْهَاهُ فَوَقَعَ الدُّبُّ عَلَی الْاَرْضِ فَوَثَبَ عَلَیْهِ الْاَسَدُ فَتَصَارَعَا فَانْهَزَمَ الْاَسَدُ وَالدُّبُّ وَکَرَّا رَاجِعًا وَنَجَا الرَّجُلُ بِاِذْنِ اللّٰهِ تَعَالٰی (مجانی الادب)

اَمْثَالٌ

١ اَحْسِنْ اِلَی الْمُسِیْءِ تَسُدْ ٢ جَوْدَةُ الْکَلَامِ فِی الْاِخْتِصَارِ

٢ عَدُوٌّ لِمَنْ دَلَّكَ عَلَی الْاِسَاءَةِ

٣ وَحْدَةُ الْمَرْءِ خَیْرٌ مِّنْ جَلِیْسِ السُّوْءِ

٤ یَسُوْدُ الْمَرْءُ قَوْمَهٗ بِالْاِحْسَانِ اِلَیْهِمْ

٥ مَنْ کَثُرَ کَلَامُهٗ – قَلَّ عَقْلُهٗ

الدَّرْسُ الثّانِي والعِشرُون

درس بیست و دوم

حُبُّ الوَطَنِ مِنَ الاِيمانِ

يَجِبُ عَلى كُلِّ فَرْدٍ اَنْ يُحِبَّ وَطَنَهُ مَحَبَّةً صادِقَةً وَيَخْدِمَ لَهُ خِدْمَةً صَمِيمِيَّةً لِاَنَّهُ رُبِّيَ فِي اَرْضِهِ وَمَهْدِ عَطْفِهِ وَعِنايَتِهِ وَاسْتَفادَ مِنْ نِعَمِهِ وَمائِهِ وَهَوائِهِ وَعاشَ فِيها بِكُلِّ راحَةٍ وَرَفاهِيَةٍ فَلِذلِكَ يَجِبُ اَنْ يَتَعَلَّمَ القِراءَةَ وَالكِتابَةَ وَيَشْتَغِلَ بِشُغْلٍ وَحِرْفَةٍ تَكُونُ مُفِيداً لَهُ وَلِمُواطِنِيهِ وَيَبْذُلَ الجُهْدَ فِي تَرْوِيجِ مَصْنُوعاتِ وَطَنِهِ وَتَزْيِيدِ صادِراتِهِ وَتَقْلِيلِ وارِداتِهِ وَيُحْسِنَ مُعاشَرَتَهُ مَعَ كُلِّ اَبْناءِ وَطَنِهِ وَيُحِبَّ جَمِيعَ مُحِبِّي مَوْطِنِهِ وَمَمْلَكَتِهِ وَيُبْغِضَ كُلَّ اَعْدائِهِ وَمُخالِفِيهِ. وَيَجِدَّ فِي اَنْ يَبْنِيَ بِناءً جَدِيداً وَمُفِيداً فَوْقَ بِناءِ اَسْلافِهِ فِي العِلْمِ وَالصِّناعَةِ عَلى قَدْرِ وُسْعِهِ وَطاقَتِهِ

وَلا يُقْدِمَ عَلى قَوْلٍ اَوْ فِعْلٍ يُؤَدِّي بِضَرَرِ وَطَنِهِ اَوْ مُواطِنِيهِ ما لا هُوَ يُنافِي كَلامَ الرَّسُولِ الاَكْرَمِ اِذْ قالَ: حُبُّ الوَطَنِ مِنَ الاِيمانِ

الدَّرسُ الثَّالِثُ والعِشرُونَ

درسِ بيست وسوّم

المُصَوِّرُ المَسرُوقُ

حُكِيَ عَن أَهلِ الرُّومِ أَنَّ مُصَوِّراً دَخَلَ بَلَداً لَيلاً وَنَزَلَ بِقَومٍ فَضَيَّفُوهُ فَلَمَّا سَكِرَ قَالَ إِنِّي صَاحِبُ مَالٍ وَمَعِي كَذَا وَكَذَا دِينَاراً فَسَقَوهُ حَتَّى طَفَحَ وَأَخَذُوا مَا كَانَ مَعَهُ وَحَمَلُوهُ إِلَى مَوضِعٍ بَعِيدٍ عَنهُ فَلَمَّا أَصبَحَ وَكَانَ غَرِيباً لَم يَعرِفِ القَومَ وَلَا المَكَانَ ذَهَبَ إِلَى وَالِي المَدِينَةِ وَشَكَا فَقَالَ لَهُ الوَالِي هَل تَعرِفُ القَومَ قَالَ لَا قَالَ هَل تَعرِفُ المَكَانَ قَالَ لَا قَالَ فَكَيفَ السَّبِيلُ إِلَى ذَلِكَ فَقَالَ الرَّجُلُ إِنِّي أُصَوِّرُ صُورَةَ الرَّجُلِ وَصُورَةَ أَهلِهِ فَاعرِضهَا عَلَى النَّاسِ لَعَلَّ أَحَداً يَعرِفُهُم فَفَعَلَ ذَلِكَ وَعَرَضَهَا الوَالِي عَلَى النَّاسِ فَقَالُوا إِنَّهَا صُورَةُ فُلَانٍ الحَمَّامِيِّ وَأَهلِهِ فَأَمَرَ بِإِحضَارِهِ فَإِذَا هُوَ صَاحِبُهُ فَاستَرَدَّ مِنهُ المَالَ آثار البلاد للقزويني

مَغزَاهُ: ١- اُستُر ذَهَبَكَ وَذَهَابَكَ وَمَذهَبَكَ

٢- اَلخَمرُ مِفتَاحُ كُلِّ شَرٍّ وَفِتنَةٍ

٣- لَا يَحِيقُ المَكرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهلِهِ

الدرس الرابع والعشرون

درس بیست و چہارم

الجماد والنبات والحیوان

تنقسم الموجودات الى ثلاثة انواع وهي الجمادات والنباتات والحيوانات فالجماد
ما لا نماء ولا حس ولا حركة له ولا يموت ولا يولد مثله والنبات فانه ينمو ويتغذى
ويموت ويولد مثله ولكن لا حس له ولا يتحرك من مكانه بارادته

اما الحيوان فهو اكمل منهما لانه ينمو ويتغذى ويلد ويولد ويموت ويتحرك
بالارادة ويحس البرودة والحرارة والرطوبة واليبوسة والجوع والعطش
وغير ذلك من لوازم الحياة

النبات يتخذ غذاءه من المواد المعدنية والماء من التراب الذي ينبت
وينمو فيه ويتنفس الهواء بوسيلة اوراقه الخضراء

والحيوان يحتاج الى الجماد والنبات في تغذيته ونموه وتكميل قواه احتياجا شديدا
ويتنفس الهواء من منخره وجلده او سائر عضوه ويحتاج النبات والحيوان بالماء
في امرار حياته كل الاحتياج حتى انه لا يستطيع ان يعيش بدون الماء
ولاجل ذلك قال الله تبارك وتعالى ومن الماء كل شيء حي

الدرس الخامس والعشرون

درس بست و پنجم

حِكَم

١ الجاهل صغير وإن كان شيخاً والعالم كبير وإن كان حدثاً

٢ إذا أوتيت علماً فلا تطفئ نور العلم بظلمة الذنوب

٣ افتخر بعض الأغنياء عند بعض الحكماء بالآباء والأجداد وبزخارف المال المستفاد فقال له ذلك الحكيم إن كان في هذه فخر فينبغي أن يكون الفخر لها لا لك وإن كان آباؤك كما ذكرت أشرافاً فالفخر لهم لا لك

٤ احذروا البطنة فإن أكثر العلل إنما تتولد من فضول الطعام

٥ إذا قصرت يداك عن المكافاة فليطل لسانك بالشكر

٦ إن قرة عين الكريم فيما يعطي وقرة عين اللئيم فيما يأخذ

٧ اعلم أنه كما يحرم على المغتاب ذكر الغيبة كذلك يحرم على السامع استماعها

٨ الأشرار يتبعون المعايب فيذكرونها ويدفنون المحاسن

٩ أعظم الذنوب عند الله الحسد والحاسد مضاد لنعمة الله

١٠ الكذاب لص لأن اللص يسرق مالك والكذاب يسرق عقلك

لغات مشکل کتاب قرائت سال اوّل

ص	لغت	معنی	ص	لغت	معنی
۱	إِلٰه	وجود قابل پرستش	"	أَخَوَیْنِ - أَخَوانِ	دو برادر
"	واحِد	یگانه	"	أَساءَ	بدی کرد
"	أَحْسِن	نیکی کن	"	یَرَهُ	می‌بیند آنرا
"	کَما	همچنانکه	"	سَماوات	آسمانها
"	لاتَنْسَ	فراموش مکن	"	الأَرْض	زمین
"	لَیْسَ	نیست	"	لَیْل	شب
"	رَهینَة	گرو رفته	"	نَهار	روز
"	کُلّ	هر - همه	"	لَ	یقیناً
"	یا اَیُّها	ای	"	آیات	نشانه‌ها
"	اَلسِّلْم	آشتی - دوستی	"	اولو - اولی	صاحبان
"	کافَّة	همگی	"	لِ	برای
"	إِنَّما	جز این نیست	"	اَلْباب	خردها - مغزها
"	إِخْوَة	برادران	۲	أَسَد	شیر درنده

درس	لغت	معنی
۲	ثَور	گاو نر
»	اِفتراس	شکار کردن و دریدن
»	جسارت	دلیری
»	مَضیٰ	رفت
»	خَروف	بره
»	سَمین	فربه
»	اِشتِهاء	خواستن
»	هٰذِهِ	این
»	اِجابَة	پذیرفتن
»	ذٰلِك	آن
»	العرین	بیشه لانه شیر
»	اِعداد	فراهم کردن
»	حَطب	هیزم
»	سَلاقِین	دیگهای بزرگ

درس	لغت	معنی
۲	کِبار	بزرگها (جمع کبیر)
»	تَولیَة	رو برگرداندن
»	هارِباً	گریزان
»	ما لَكَ	چه رخ داد برای تو
»	مَجیئ	آمدن
»	هُنا	اینجا
»	اَنَّ	اینکه
»	مَغزیٰ	نتیجه
»	یَنبَغی	سزاوار است ـ لازم است
»	تَصدیق	باور کردن
»	عَدُوّ	دشمن
۳	اَلنَحلَة	زنبور عسل
»	نَحیف	لاغر
»	ظَریف	قشنگ

کل	لغت	معنی	کل	لغت	معنی
۳	لَطِیف	نازک	۳	تَقَعُ	می نشیند
"	دَقِیق	باریک	"	زَهْرَة	گل - شکوفه
"	یَد	دست	"	اِرسال	فرستادن
"	اَربع	چهار	"	لِسان	زبان
"	اَرجُل	پاها	"	اِمتِصاص	مکیدن
"	اِتِّخاذ	گرفتن - تهیه کردن	"	ماعَدا	غیراز
"	اَلقَفِیر	کندو	"	غُبار	گرد
"	مُسَدَّسَة	شش گوش	"	ذَهَبی	طلائی
"	اِتْقان	محکم کردن	"	لَون	رنگ
"	هَنْدَسَة	اندازه گرفتن	"	اَلشَّمع	موم
"	اَلرَّبِیع	بهار	"	اِلتِصاق	چسبیدن
"	اَزهار	گلها	"	تَخارِیب	سوراخها
"	اِناث	ماده ها	"	تَضَعُ	میگذارد
"	اَرْی	شیرهٔ گل	"	مَؤُونَة	پس انداز - هزینه

سطر	لغت	معنی
۳	شِتاء	زمستان
۴	مَن	کسیکه
«	صَدق	راست گفت
«	صَدَّقَ	باور کرد
«	جَنیٰ	چیدن میوه و گل
«	جنُون	دیوانگی
«	نَدَم	پشیمانی
«	اَلشَّوک	خار
«	اَلعِنَبَ	انگور
«	هلاکَ	نابود شدن
«	اِمْرَءٌ	مرد
۵	عِرفان	شناختن
«	خَیرٌ	بهتر - خوبی
«	دلالة	راهنمائی

سطر	لغت	معنی
۴	اَصحاب	یاران
«	رُبَّ	بسا
«	سَلَب	کندن - دور کردن
«	عِتاب	پرخاش
۵	حِقد	کینه
«	عَثرَة	لغزش
«	اَسْلَم	سالمتر
«	اِکرام	گرامی داشتن
«	اِهانَة	خوار کردن
«	فی	در
«	فیه	دهانش
«	اَصَغَرَیه	دو چیز کوچکترش
۶	قَرْع	کوبیدن - در زدن
«	باب	درب

درس	لغت	معنی
۴	لِجاجة	پافشاری
〃	وُلوج	داخل شدن
۵	وَزّ	غاز - اردک
〃	خَطّاف	پرستو
〃	تشارُک	باهم شریک شدن
〃	مَعیشة	زندگی
〃	مَرعَی	چراگاه
〃	کِلَیهِما	هر دو شان
〃	مُرور	گذشتن
〃	طَیَران	پریدن
〃	إدراک	بدست آوردن
〃	ذِبح	سر بریدن
〃	إحاطة	فراگرفتن
〃	سُوء	بدی

درس	لغت	معنی
۵	عُصفور	گنجشک
〃	کَلب	سگ
〃	جَوّال	دونده
〃	رابِض	خوابیده
۵	إناء	ظرف
〃	تَرَشُّح	تراوش کردن
۶	نَبات	روئیدنی
〃	اِفتقار	نیازمند شدن
〃	تَناوُل	خوردن - بدست آوردن آن
〃	تُربَة	خاک
〃	جُذور	ریشه ها
〃	تَلَقّی	برخورد کردن
〃	حامِض	ترش
〃	الکَربُونی	زغالی

درس	لغت	معنی
٦	بَعْضُ الْأَنْوَاع	بعضی گونه‌ها
"	مَسامّ	سوراخها
"	ساق	تنه
"	جِذر	ریشه
"	نَماء	بزرگ شدن
"	خَلَل	زیان - شکاف
"	حَیَوِیَّة	مربوط بزندگی
"	بُزُور	تخمهای گیاه
"	بَزْرَة	یک تخم گیاه
"	تَحوِی	شامل میشود
"	جُرثُومَة	مایه حیات
"	نَبت	روئیدنی
٧	بَشاشَة	خنده روئی
"	وَجه	روی

درس	لغت	معنی
٧	عَطِیَّة	بخشش
"	ثانِیَة	دوم
"	جُودَة	خوبی - محکمی
"	حُموضات	ترشیها
"	خلیل	دوست
"	اِنفاق	بخشیدن - خرج کردن
"	ذَنب	گناه
"	اَلف	هزار
"	سِیرَة	ظاهر - خوی
"	سَرِیرَة	باطن - سرشت
٨	صَبِیّ	پسربچه
"	مَرَّة	دفعه
"	جَراد	ملخ
"	صَید	شکار

	لغت	معنی
۸	تَباعُد	دوری کردن
»	قبض	گرفتن
»	تخلّیٰ	رها شدن
»	علیٰ حِدَته	در جای خودش
»	دیک	خروس
»	بیضة	تخم مرغ
»	صَیحة	فریاد زدن
»	ضِحک	خنده
»	قِلّة	کمی
»	تبشیر	مژده دادن
»	حادث	تغییر کننده
»	لینة	نرمی
»	عَیش	زندگی کردن
»	قِنع	سازگار
۸	مَلِک	پادشاه
۹	کُن	باش
»	شِئتَ	خواستی
»	اِغناء	بی‌نیاز کردن
»	فَتیٰ	جوانمرد.
»	هٰا	آگاه باش
»	تحریض	وادار کردن
»	بَنی	پسران
»	صِغر	کوچکی
»	قُرّة	روشنائی چشم
»	عَینان	دو چشم
»	کِبر	بزرگی
»	عُنفوان	آغاز
»	صِبیٰ	کودکی

درس	لغت	معنی	درس	لغت	معنی
٩	حَجَر	سنگ	١٠	سِتّین	شصت ۶٠
〃	صَخر	سنگ سخت	〃	میل	هزار متر
〃	قُلَل	قُلّه‌ها	〃	نَیْل	رسیدن
〃	اَحَبّ	بهتر دوست‌تر	〃	تَعَب	رنج
〃	ذُلّ	خواری	〃	مَشَقَّة	رنج
〃	اِقتفاء	پیروی کردن	〃	اِلْف	خوگرفتن
١٠	خَطّاف	پرستو - چلچله	〃	رَمادیّ	خاکستری
〃	قَواطِع	بُرندگان	〃	اَخضَر	سبز
〃	صَدر	سینه	〃	ظَهر	پشت - کمر
〃	اَبیَض	سفید	〃	حُمرَة	سرخی
〃	جَناح	بال	〃	ببغاء	طوطی
〃	اَسوَد	سیاه	〃	اَجنِحَة	بالها
〃	لامِع	درخشنده	〃	تَغَذّی	غذا خوردن
〃	طَیَران	پریدن	〃	ذُباب	مگس

درس	لغت	معنی
١٠	بَعُوض - بَعُوضَة	پشه
«	هَوامّ	گزندگان
«	عُش	لانه
«	نافِذَة	روزنه - پنجره
«	ما اشْتَبَهَ	آنچه شبیه باشد
«	يَرُوحُ	میرود
«	اِبْتِغاء	خواستن
١١	قِيلَ	گفته شد
«	عُدَّ	بشمار
«	مَجانِين	دیوانگان
«	عَسِير	دشوار
«	مَطْرُوحَة	دور افتاده
«	سِكَك	کوچه ها
«	اِسْتِحْياء	شرم کردن

درس	لغت	معنی
١١	سَرائِر	پنهانیها
«	عَلانِيَة	آشکار
«	لا	نیست - هیچ
«	عِنْدَ	پیش
«	مُتَلَوِّن	رنگ پذیر
«	كَذُوب	بسیار دروغگو
«	مُرُوءَة	مردانگی
«	دَنِيّ	پست
«	زَعامَة	فرماندهی
«	رَدِيّ	بد
«	كَدّ	رنج
«	اِكْتِساب	بدست آوردن
«	مَعالی	بلندیها
«	عُلیٰ	بلندی

درس	لغت	معنی
۱۱	سَهَر	بیخوابی کشیدن
〃	لَیالی	شبها
〃	إضاعَة	تلف کردن
〃	مُحال	نشدنی
〃	بُنَیّ	پسرک من
〃	تَعَلُّم	یاد گرفتن
〃	إستِماع	گوش دادن
〃	حَدیث	گفتار
〃	حَمل	بار کردن
〃	اطاقة	از عهده برآمدن
〃	إغترار	فریفته شدن
〃	کَثرَة	زیادی
۱۲	مَوت	مرگ
〃	جُرزَة	پشته (کول بار)

درس	لغت	معنی
۱۲	حَطَب	هیزم
〃	ثِقَل	سنگینی
〃	إعیاء	خسته شدن
〃	ضُجرَة	دلتنگ شدن
〃	رَمی	انداختن
〃	کَتِف	شانه
〃	شَخَص	نمودار شد
〃	هَا	آگاه باش
〃	لِمَ	چرا
〃	تَحویل	تغییر دادن
〃	بِأسرِهِ	همه اش
〃	مَلال	خستگی
〃	ضُعف	ناتوانی
〃	شَقاء	بدبختی

ص	لغت	معنی
۱۲	اَضداد	دشمنها
«	رَخص	ارزان شدن
«	غال-غالی	گران
«	رَخیص	ارزان
«	عَظَمَة	بزرگی
«	قِلَّة	کمی
«	بِساط	فرش و اسباب
«	مُدَّ	بکش - دراز کن
«	رِجلَیکَ	دو پایت
۱۳	لَطیف	نرم
«	شَفّاف	پاک و درخشان
«	اِستِدارة	چرخیدن
«	عُلُوّ	بالا رفتن
«	اَمَدّ	مسافت

ص	لغت	معنی
۱۳	خمسة و اربعین	چهل و پنج
«	مُؤَلَّف	تشکیل شده
«	غازیّ	گاز دار
«	تَسمِیَة	نامیدن
«	اُکسُوجین	اُکسیژن
«	نتروجین	ئیدرژن
«	ثلاثة و عشرین	بیست و سه
«	سبعة و سبعین	هفتاد و هفت
«	صِرف	خالص
«	اِمتِزاج	آمیخته شدن
«	مِلاک	واسطه - ارزش
«	اِمساک	خودداری کردن
«	نَقیّ	پاکیزه
«	شوائب	تیرگیها - آلودگیها

درس	لغت	معنی	درس	لغت	معنی
۱۳	إدخال	داخل کردن	۱۴	افتضاح	رسوا شدن
〃	مِنْخَرَیْن	دو سوراخ بینی	〃	مِسمار	میخ - تکیه گاه
〃	فَم	دهان	〃	رُبَّ	بسا
〃	مُوَسَّخ	چرک و آلوده	〃	اَکْلَة	یکدفعه خوردن
〃	غُبار	گرد	〃	صابِر	شکیبا
۱۴	خُنْفُسَة	سوسک	〃	جازِع	بیتابی کننده
〃	نَحْلَة	زنبور عسل	〃	اِثْنان	دوتا
〃	تَعْسیل	عسل دادن	۱۵	قائِد	فرمانده - پیشوا راهنما
〃	اجابة	پذیرفتن درخواست	〃	رِفْق	نرمی و سازگاری
〃	حُمَة	نیش	〃	جُنُود	سربازان
〃	إستیجاب	سزاوار بودن	〃	تِلْکَ	آن
〃	زِفْت	قیر	〃	عِنْدَ	وقت
〃	اُناس	مردم	〃	شَدائِد	سختیها
〃	لایَنْبَغی	شایسته نیست	〃	اَعْوان	یاران

آیه	لغت	معنی
۵	مُبادَرة	اقدام کردن
"	مُسارَعة	شتاب کردن
"	اُشْدُدْ	محکم کن
"	یَدَیْن - یدان	دو دست
"	اِعْتِصام	چنگ زدن
"	سَمَك	ماهی
"	اِهْباط	فرود آوردن
"	اِصعاد	بالا بردن
"	جَلیس	همنشین
"	مُنافَقة	دوروئی
"	اِمْلال	خسته کردن
"	مُعاتَبة	پرخاش کردن
"	جَفاء	ستم کردن
"	اِفشاء	آشکار کردن

آیه	لغت	معنی
۱۵	اَجْر	مزد
"	زَجْر	شکنجه و آزار
۱۶	اَعمیٰ	نابینا
"	مُقْعَد	زمین گیر
"	ضُرّ	تنگی و سختی
"	اِحتساب	سرپرستی و نگهداری
"	قُوت	خوراک
"	لم یزالا	پیوسته بودند
"	مُحْتَسِب	سرپرست و نگهدار
"	اِستقلال	پایداری و نگهداری
"	اِستطعام	غذا خواستن
"	نَجاح	رستگاری - انجام یافتن
"	دالّ	راهنما
"	سَعید	خوشبخت

درس	لغت	معنی
۱۶	اِلتقاط	پنه گرفتن
۱۷	اَلفار	موش
″	نَهار	روز
″	اِختِباء	پنهان شدن
″	اَجحار	لانه‌ها
″	اَتیٰ	آمد
″	ظَلام	تاریکی
″	نامَ	خوابید
″	سَرَحَ	دویدن
″	اِحتشام	ترس وباک داشتن
″	شاءَ	خواست
″	تارَةً	دفعه
″	خُبز	نان
″	یابِس	خشک

درس	لغت	معنی
۱۷	حَرَمَ	نا امید کرد
″	نَفائِس	چیزهای گرانبها
″	کُبَّة	کباب - قرمه
″	زُبدَة	کره - سرشیر
″	جُبن	پنیر
″	حَلیب	شیر آشامیدنی
″	طَیِّب	پاکیزه
″	سَمَن	روغن نباتی
″	اِحساس	فهمیدن
″	هِرّ	گربه
″	ظُهور	آشکار شدن
″	غادَرَ	رها کرد
″	طیب	خوشی
″	اِلتماس	خواستن

	لغت	معنی
١٧	نَدامة	پشیمانی
"	حَکّ	خراشیدن - گود کردن
"	جِلد	پوست
"	ظُفر	ناخن
"	غَشّ	نادرستی - تیرگی
"	زَرع	کاشتن
"	حَصاد	درو کردن
١٨	فیل	پیل
"	اَعظَم	بزرگتر
"	بَرّ	خشکی - بیابان
"	جُثّه	تنه
"	بَأس	خشم - ترس
"	آجام	بیشه‌ها
"	غِیاض	بیشه‌ها - جنگلها
١٨	ذوات الاربع	چهارپایان
"	اَعناق	گردنها
"	قَصیرَة	کوتاه
"	ضَخامَة	کلفتی
"	ثِقَل	سنگینی
"	ناب	دندان نیش
"	اَربَع	چهار
"	ثَمان	هشت
"	مَثابة	مانند
"	تناوُل	خوردن - بدست گرفتن
"	اَنف	بینی
"	صِیاح	فریاد
"	صَبی	پسربچه
"	اِقتلاع	از ریشه کندن

آیه	لغت	معنی
۱۸	اِجتزاع	شکستن شاخه یا درخت
"	اَغصان	شاخه‌ها
۱۹	یتهیّأ	فراهم میشود
"	اِستمداد	کمک خواستن
"	تطهّر	پاک شدن
"	دَم	خون
"	سامّة	زهردار
"	یقظة	بیداری
"	رُقاد	خواب
"	مَشوب	آلوده
"	تَصاعُد	بالا رفتن
"	صَیف	تابستان
"	شِتاء	زمستان
"	اِبصار	دیدن
۱۹	اِشتِداد	سختی
"	بَرد	سرما
"	اَفواه	دهانها
"	تلطیف	کاستن شدّت
"	یبدو	آشکار میشود
"	تبرید	سرد کردن
"	مِرآة	آینه
"	بارِدة	سرد
"	جافّة	خشک
"	زُجاج	شیشه
"	یَغشیٰ	میپوشاند
"	خَمسَ عَشَر	پانزده
"	شَهیق	فرو بردن هواء
"	زَفیر	خارج کردن هواء

۲	لغت	معنی
۲۰	رِفعَة	بلندی مقام
"	دُون	پائین تر
"	حَدِّه	اندازه اش
"	وَضَعَ	گذاشت
"	خَبیث	ناپاک
"	نَذْل	پست و فرومایه
"	کِذْب	دروغ
"	بِرّ	نیکی
"	لَدَغ	گزیدن
"	ثُعْبان	اژدها
"	وِدّ	دوستی
"	لایَخفیٰ	پنهان نمیماند
"	إخفاء	پنهان کردن
"	بُغض	دشمنی

۲	لغت	معنی
۲۰	اِبداء	آشکار کردن
"	عَینان	دو چشم
"	خَبیر	آگاه
۲۱	هَرَبَ	گریخت
"	اِلتجاء	پناه بردن
"	صُعُود	بالا رفتن
"	دُبّ	خرس
"	یَلتَقِطُ	میچیند
"	اِفتراش	خوابیدن
"	اِصبَع	انگشت
"	فَمِه	دهانش
"	هاهُنا	اینجا
"	سِکّین	کارد
"	غُصن	شاخه

درس	لغت	معنی
۲۱	اِنهاء	خبر کردن - تمام کردن
〃	وُثوب	جستن - حمله کردن
〃	تَصارُع	با هم کشتی گرفتن - دست بگریبان شدن
〃	اِفتراس	دریدن
〃	کَرَّة	حمله کردن
〃	مُسیئ	بدی کننده
〃	سِیادة	آقائی
〃	جُودَة	خوبی - محکمی
〃	اِساءَة	بدی کردن
〃	جَلیس	همنشین
〃	سَوْء	بد
〃	سُوْء	بدی
۲۲	یَجِبُ	واجب میشود
〃	رُبِّیَ	تربیت شده است

درس	لغت	معنی
۲۲	مَهْد	گهواره
〃	مُواطِنیه	هموطنانش
〃	جُهْد	توانائی
〃	یُبْغِضَ	دشمن بدارد
〃	یُؤَدَّی	کشیده میشود
〃	هٰذِهِ	این
〃	مَفاهیم	مقصودها - فهمیده شده‌ها
۲۳	مُصَوِّر	پیکر نگار
〃	مَسْرُوق	دزدیده شده
〃	تَضْییف	مهمان کردن
〃	سُکْر	مستی
〃	کَذا وَکَذا	چنین و چنان
〃	سِقایة	نوشاندن - سیراب کردن
〃	طَفَحَ	زیاد مست شدن

	لغت	معنی
۲۳	تَصویر	پیکرنگاری
″	عَرَض	نشان دادن
″	سَتر	پوشاندن
″	لایَحیق	شامل نمیشود
″	سَیّئ	بَد
″	خَمر	شراب
۲۴	جَماد	بیجان
″	نبات	روئیدنی
″	حَیَوان	جاندار
″	نَماء	بزرگ شدن
″	بُرُودَة	سردی
″	حَرارَة	گرمی
″	رُطوبَة	تری
″	یُبُوسَة	خشکی

	لغت	معنی
۲۴	جُوع	گرسنگی
″	عَطَش	تشنگی
″	یَنبُتُ	میروید
″	خَضراء	سبزرنگ
″	مِنخَرَیه	دوسوراخ بینیش
″	لِاَجلِ	برای خاطر
″	حَیّ	زنده
۲۵	شَیخ	پیر
″	حَدَث	جوان
″	اُوتِیتَ	داده شدی تو
″	اِطفاء	خاموش کردن آتش
″	ذُنوب	گناهان
″	آباء	پدران
″	اَجداد	نیاکان

	لغت	معنی		لغت	معنی
۲۵	زَخارِف	زینتها	۲۵	اِعْطاء	بخشیدن مال
〃	مُسْتَفاد	بدست آمده	〃	تَحْرِیم	حرام کردن
〃	یَنْبَغِی	سزاوار است	〃	مُغْتاب	گوینده غیبت
〃	بِطْنَة	شکم پرستی «پرخوری»	〃	اِستماع	گوش دادن
〃	فُضُول	زیادها مانده	〃	یَتَّبِعُونَ	دنبال میکنند
〃	قَصُرَتْ	کوتاه شد	〃	یُدْفِنُونَ	بخاک میسپارند پنهان میکنند
〃	لِیَطُلْ	باید دراز شود	〃	مُضادّ	مخالف و دشمن
〃	قُرَّة	روشنائی	〃	لِصّ	دزد
〃	عَیْن	چشم	〃	سِرْقَة	دزدیدن

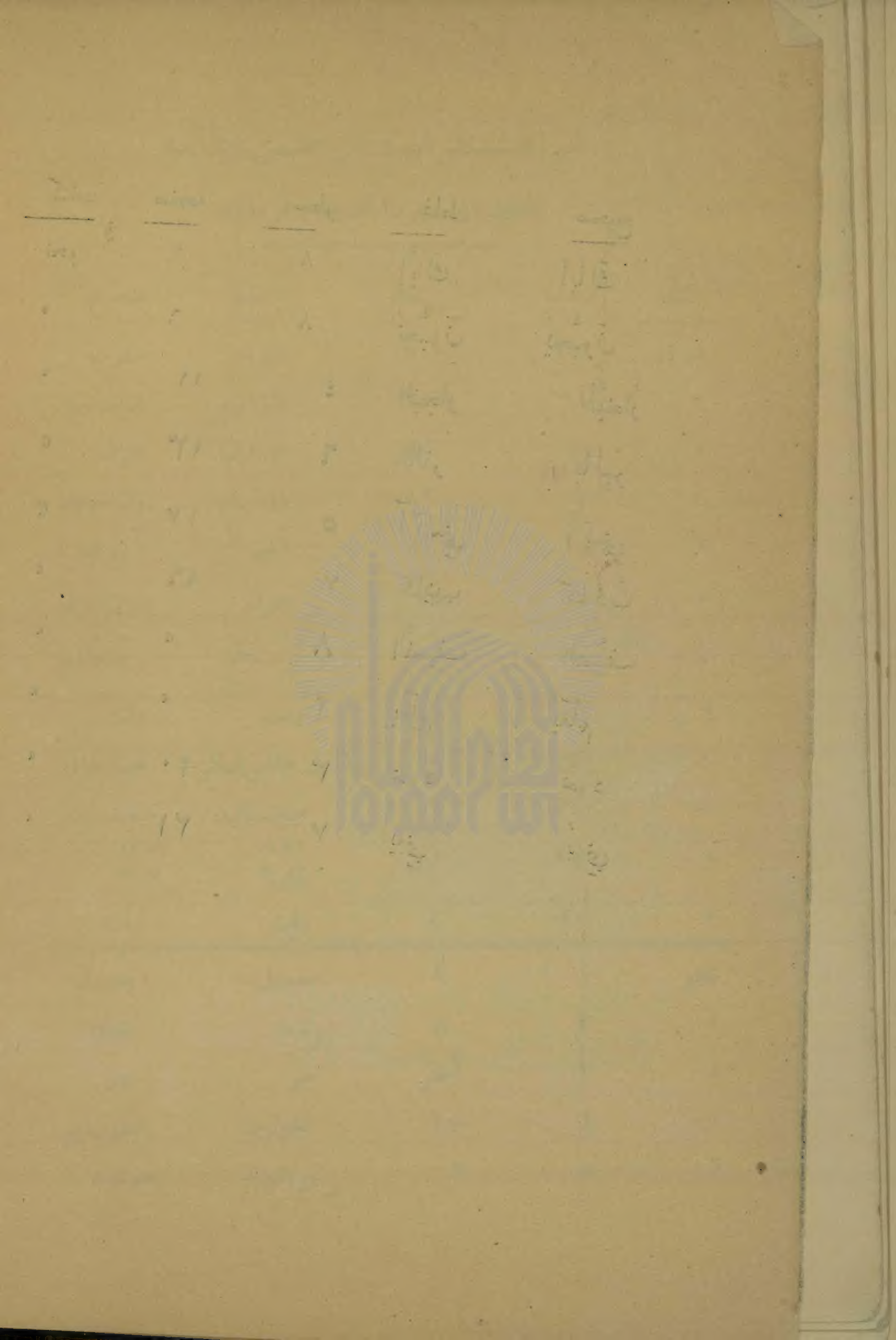
خط زعیم «الماس» ۱۳۲۹

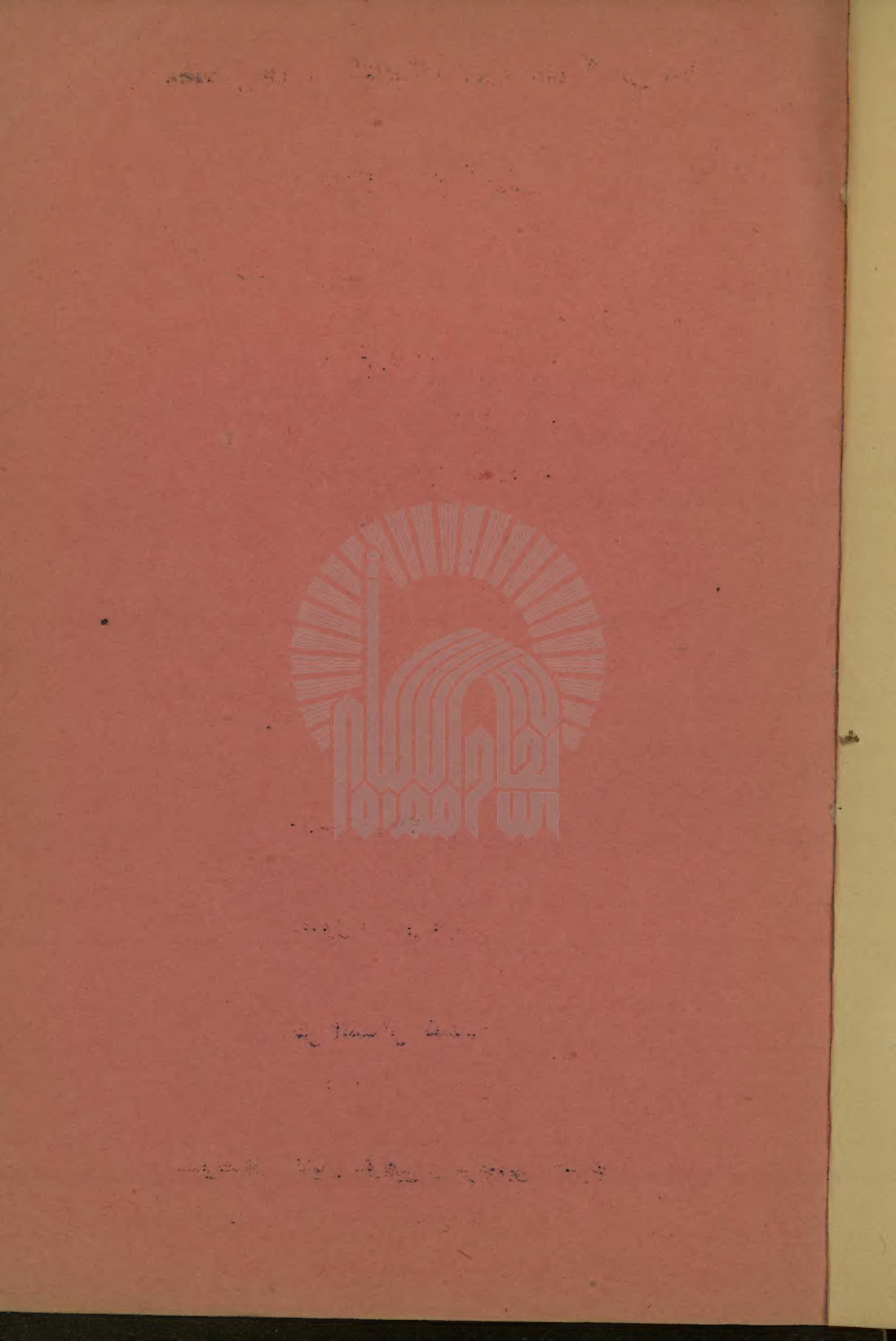
خواهشمند است در ضمن مطالعه

غلطهای زیررا تصحیح فرمائید

کتاب	صفحه	سطر	غلط	صحیح
صرف	۱٤	٥	مقرب	مغرب
«	۱۷	٦	نداشتیم	ندانستیم
«	۱۷	آخر	حروف	حرف
«	۲۰	۱۲	دوصیغه	یك صیغه
«	۲٤	۱۳	آنیم	آن هم
«	۲٥	۱٥	حرف	بدون حرف
«	۳۳	٤	یَسْتَطِعُ	یَصْطَدِمُ
«	۳٤	٤	ونت	وقت
«	۳٤	٥	یکفعل ماضی مطلق	همان فعل
«	۳٤	٦	میچسبانید	میچسبانند
«	۳٥	اول	یُو یِد	یو ید
«	۳٥	٤	دقت	وقت
نحو	۲	۹	معمولا	معمول
«	۳	۸	ضمه	فتحه
«	۳	آخر	حر	جر
«	٤	۱۷	نخوریم	نخوردیم
«	٥	۲	می‌شوند	میشود

کتاب	صفحه	سطر	غلط	صحیح
نحو	٦	٨	إِيّاكَ	آبَاكَ
«	٦	٨	تُحِبُّونَ	يُحِبُّونَ
«	١١	٤	النِجار	اَلْبُخارُ
«	١٣	٦	بالتو	بِالبِرِّ
«	١٧	٥	آتِيمني	آتِمني
«	١٩	٧	كاذِب	كاذِبْ
«	«	٨	الضَّيْف	الصَّيْف
«	«	٢	يَعلَمْ	يُعَلِّمُ
«	٢٠	٣	خود ا	خود
«	٢١	٧	يبني	بُني





فهرست مختصری از کتابهای کلاسیك که توسط کتابفروشی و چاپخانه حاج محمدعلی علمی چاپ و منتشر شده

کتاب راهنمای دانش آموز

شامل مقداری تجزیه و ترکیب عبارات عربی
وقواعد مربوط بآنها قابل استفاده دانش آموزان دوره‌دوم‌متوسطه
تألیف سیدمحسن خلیق رضوی تحت طبع است

دوره فیزیك رنر
تألیف آقایان

رضاقلی‌زاده ـ نوروزیان ـ رهنما

۱ ـ فیزیك وشیمی برای سال اول دبیرستانها	بهاء ۲۵	ریال
۲ ـ فیزیك برای سال دوم	« ۲۵	«
۳ ـ فیزیك برای سال سوم	« ۳۰	«
٤ ـ فیزیك برای سال چهارم	« ۳۵	«
٥ ـ فیزیك برای سال پنجم	« ٥۰	«
٦ ـ فیزیك برای سال ششم	« ۸۰	«

دوره کتابهای شیمی

تألیف آقایان ـ دکتر وارطانی ـ رهنما ـ نوروزیان ـ رضاقلی‌زاده در ٦ جلد

اصول علم و هیأت

تألیف آقای احمد آرام برای سال پنجم وششم دبیرستانها

حل المسائل هندسه

تألیف ـ آقای اسمعیل اسماعیلی شامل مسائل حل‌شده امتحانات نهائی

دعوت از آقایان مؤلفین ومترجمین محترم

کتابفروشی وچاپخانه محمدعلی علمی حاضراست کتابهای علمی وکلاسیك را
بابهترین اسلوب باسرمایه خودچاپ ومنتشر نماید

صرف و نحو و قرائت عربی

سال اول دبیرستانها

مطابق برنامه رسمی وزارت فرهنگ

تألیف

سید محسن خلیق رضوی

بها در تمام کشور ۱۵ ریال

بنگاه فروشی چاپخانه محمدعلی علمی